

نگاهی به تاریخچه «فدراسیون کار آمریکا» و «کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی»

(بخش دوم)

آشوب‌های سازمان داده شده در کشورهای جهان سوم به طور عام و آمریکای لاتین به طور اخص را شناخت.

«سازمان اعطای ملی برای دموکراسی» (ان. ای. دی)، که معمولاً به عنوان «ند» خوانده و شناخته می‌شود، در سال ۱۹۸۳، در دوران حکومت ریگان، برای پیش برد سیاست‌های دولت آمریکا و ایجاد آشوب در کشورهایی که در کمپ آمریکا نبودند، تاسیس گردید و یکی از چهره‌های مشهور و سازمان ده کودتای خونین بر علیه آینده، یعنی هنری کیسینجر، یکی از سران و فعالین اولیه‌ی این سازمان بود. بعد از هنری کیسینجر، مدلین اولبرایت، وزیر امور خارجه در دوران کلینتون، فرانک کارلوچی، وزیر دفاع ریگان، زیگیو برژنسکی، رئیس سازمان حفاظت ملی در دوران کارتر، ژنرال رمزی کلارک، فرماندهی نیروهای ناتو در دوران کلینتون، و پوول وولفویچ، رئیس فعلی بانک جهانی و معاون رامسفلد، وزیر دفاع سابق بوش، در دوران‌های مختلف در موقعیت سران و رهبران این موسسه‌ی به ظاهر ان. جی. او قرار داشتند. (۳) آلبرت شنکر، رئیس فدراسیون معلمان آمریکا، که یکی از خصوصیات عمده‌ی وی موضع به غایت ضد کمونیستی است، و نیز لین کیرکلند، رئیس «فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی»، دو نفر از اعضای رهبری پروژه‌ی اعطای ملی برای دموکراسی بودند. (۴) این سازمان، علی‌رغم این که وانمود می‌کند سازمانی است ان. جی. او، اما مستقیماً سیاست‌های سازمان سیا را از بدو تاسیس خود در کشورهای آمریکای لاتین و کارائیب - به خصوص آن کشورهایی، که کاخ سفید نقشه و برنامه‌ی سرنگونی آن‌ها را ریخته است - دنبال کرده است. این سازمان به ظاهر ان. جی. او به عنوان مثال بیش‌ترین کمک‌های مالی را به مخالفان رئیس‌جمهور ونزوئلا، هوگو چاوز، نموده است. دکتر کیم اسکپیس در مقاله‌ای در «مرکز تحقیقات گلوبال» می‌نویسد: «طبق گزارش سالانه‌ی سازمان اعطای ملی برای دموکراسی، این سازمان مبلغ ۴۰۳۹۳۳۱ (حدود چهار میلیون دلار) در سال ۲۰۰۱ به نیروهای مخالف چاوز و سازمان‌های آمریکایی‌ای که در این رابطه کار می‌کنند، کمک نموده است.» حرکت‌های اخیر در یوگسلاوی، اوکراین و گرجستان، تحت عنوان انقلابات مخملی، توسط این سازمان کارگردانی، اجرا و از نظر مادی تامین گردیده است. این سازمان در واقع بخشی از وظایف سازمان سیا را در کشورهای آمریکای لاتین و دیگر نقاط جهان اجرا می‌نماید. از آن جایی که این سازمان خود را ان. جی. او می‌خواند، دولت آمریکا

نقش این تشکل کارگری در اروپا به خصوص بعد از جنگ جهانی دوم

در بخش نخست (۱) این نوشتار به بررسی نقش «فدراسیون کار آمریکا» و «کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» در آمریکای لاتین پرداختیم. در این قسمت، نقش این تشکل کارگری را در اروپای بعد از جنگ جهانی دوم مرور خواهیم نمود. لازم به تذکر است که قصد این نوشتار، بررسی و تحقیق در مورد فعالیت‌های این تشکل در چهارچوب جامعه‌ی آمریکا نبوده، بلکه مرور و تحقیقی درباره‌ی عمل کرد و نقش مخرب و ارتجاعی «فدراسیون کار آمریکا» - «کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» در نقاط مختلف جهان است. سیاست‌های ضد کمونیستی این نهاد باعث می‌شده است، که در همه‌ی برهه‌های زمانی این تشکل با هم کاری و هم یاری سازمان سیا، سازمان جاسوسی آمریکا، نقشی فعال در سرکوب جنبش‌های مردمی در نقاط مختلف جهان - از آمریکای جنوبی گرفته تا آفریقا، از آسیا گرفته تا اروپا - داشته باشد. لذا همان طوری که در بخش نخست هم یادآور شدیم، بررسی همه‌جانبه، عمیق و علمی نقش مخرب «فدراسیون کار آمریکا» - «کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» در یکایک کشورهایی که سازمان سیا اقدام به کودتا و سرکوب مردم کرده است، خود احتیاج به تحقیقی کامل دارد که در توان این نوشتار نیست. به هر حال، قصد این نوشتار شناساندن چهره‌ی واقعی این نهاد و نشان دادن نقش مخرب آن به جنبش کارگری ایران است. به خصوص در شرایط حساس کنونی، که آمریکا از یک طرف قصد تجاوز و حمله نظامی به ایران را دارد و از طرف دیگر با اتکا به فعالیت‌های «سازمان اعطای ملی برای دموکراسی» (۲) و بخش بین‌المللی کارگری فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی، یعنی «کانون آمریکایی برای هم بستگی کارگری» (معمولاً به اسم کانون هم بستگی شناخته می‌شود) در بسیج نیروهای راست - از سلطنت طلب گرفته تا مجاهدین - قصد دارد سیاست‌های خود را مو به مو در رابطه با ایران اجرا کرده و یک بار دیگر جنبش انقلابی مردم را به کج راه ببرد. در این میان، جا دارد که قدری درباره‌ی «سازمان اعطای ملی برای دموکراسی»، سازمانی که به قول پایه‌گذاران آن در حال حاضر نقش سازمان سیا را در نقاط مختلف بازی می‌کند، پردازیم. چراکه بدون شناخت نقش مخرب این سازمان - ظاهراً ان. جی. او - در جهان، مشکل است که دست‌های پشت پرده در

می‌تواند به آسانی ادعا نماید که این سازمانی است ان. جی. او و سیاست‌ها و فعالیت‌های آن ربطی به دولت ندارد. الن وینستن، یکی از افرادی که نقش عمده‌ای در تاسیس این سازمان داشته است، در مقاله‌ای در «واشنگتن پست»، در تاریخ بیست و یکم سپتامبر ۱۹۹۱، نوشت: «بیش‌تر کارهایی که ما امروز در سازمان اعطای ملی برای دموکراسی انجام می‌دهیم، در ۲۵ سال پیش توسط سازمان سیا انجام می‌شد.» دکتر مایکل چاو و سودووسکی در مقاله‌ای تحت عنوان «تخریب هائیتی» در «مرکز تحقیقات گلوبال» می‌نویسد: «این سازمان از جمله بودجه‌ی چهار انستیتو به نام‌های: ۱- انستیتو بین‌المللی جمهوری خواهان؛ ۲- انستیتو دموکراتیک ملی برای امور بین‌المللی؛ ۳- کانون بین‌المللی برای سرمایه‌گذاری خصوصی؛ و ۴- کانون آمریکایی برای هم‌بستگی کارگری (معمولاً به اسم کانون هم‌بستگی شناخته می‌شود)؛ را تامین می‌نماید و رابطه‌ی تنگاتنگی با آن‌ها دارد.» او هم چنان ادامه می‌دهد: «وظایف عمده‌ی این سازمان‌ها آن‌طور که خود بیان می‌کنند، کمک رساندن مالی و تکنیکی به همه‌ی آن‌هایی است که آرزوی دموکراسی را در سراسر جهان دارند.»

همان‌طوری که ذکر شد، «سازمان اعطای ملی برای دموکراسی» هم کاری نزدیکی با چهار تشکل مختلف که در واقع چهار ستون اصلی جامعه‌ی آمریکا هستند، دارد. «انستیتو بین‌المللی جمهوری خواهان»، سیاست‌های حزب جمهوری خواهان را نمایندگی می‌کند؛ «انستیتو دموکراتیک ملی برای امور بین‌المللی»، متعلق به حزب دموکرات است و سیاست‌های این حزب را دنبال می‌کند؛ «کانون بین‌المللی برای سرمایه‌گذاری خصوصی»، متعلق به اتاق بازرگانی آمریکا است و سیاست‌های سرمایه‌های بزرگ برای غارت و چپاول کشورهای جهان سوم را تعقیب می‌نماید؛ و «کانون آمریکایی برای هم‌بستگی کارگری»، بخش بین‌المللی فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی است و سیاست‌های این تشکل را نمایندگی می‌کند.

ویلیام رابینسون در مورد پروژه‌ی اعطای ملی برای دموکراسی می‌نویسد: «در واقع، این پروژه نتیجه‌ی تغییر سیاست خارجی آمریکا نسبت به کشورهای جهان سوم، که سیاستی هم‌سو با منافع مستقیم آمریکا ندارند، است. آمریکا استراتژی قبلی خود مبنی بر مهار کردن حرکت‌ها و جنبش‌های اجتماعی از طریق قبضه نمودن دولت و اهرم‌های قدرت از طریق کودتای نظامی را به پروسه‌ی «ترویج دموکراسی» از طریق رخنه نمودن عوامل آمریکا و روشن فکران محلی در جنبش‌های اجتماعی و به دست گرفتن رهبریت این حرکت‌ها و جنبش‌های مردمی تغییر داده است.» او ادامه می‌دهد: «اعطای ملی برای دموکراسی از دموکراسی بی‌طرف داری می‌کند، که هم‌خوان با منافع آمریکا باشد و به زبان دیگر، آن دموکراسی بی‌طرف برای اعطای ملی برای دموکراسی زمانی قابل قبول است که منافع ملی دولت آمریکا را تامین نموده و روشن فکران محلی قادر به مهار نمودن جنبش باشند.» (۵) ویلیام رابینسون می‌گوید: «آمریکا دو نوع برنامه‌ی «ترویج دموکراسی» را در سطح جهان دنبال می‌کند: دسته‌ی اول شامل کشورهای است، که توسط رهبران طرف دار بازار و جهانی شدن سرمایه اداره می‌شود. برنامه‌ی دخالت‌های سیاسی در این کشور برای پشتیبانی و کمک به نیروهای نئولیبرال محلی برای به دست گرفتن هر چه بیش‌تر اهرم‌های قدرت و اعمال هژمونی خود بر تمام بخش‌های جامعه‌ی مدنی است. هدف اصلی این پشتیبانی مساعد نمودن زمینه برای اجرای رفرم‌های اقتصادی

به نفع بازار، اصلاحات ساختاری در اقتصاد و خصوصی کردن هر چه بیش‌تر سرمایه‌های ملی و در یک کلام، ترویج و رواج اقتصاد نئولیبرالی و ادغام کامل کشور در بازار جهانی سرمایه است. روی دیگر این سیاست، همانا کوشش برای ایزولاسیون، به حاشیه راندن و بدنام کردن نیروهای مردمی، ملی، انقلابی و مترقی که به نحوی سد راه توسعه‌ی سیاست‌های نئولیبرالی حکومت طرف دار منافع آمریکاست، می‌باشد. بخش دیگر یا نوع دیگر سیاست آمریکا، همانا استفاده از «ترویج دموکراسی» برای سرنگون نمودن حکومت‌هایی است، که - به هر بهانه - آمریکافکر می‌کند که آن‌ها رژیم مطلوب نمی‌باشند و هم چنین «گذار به سوی دموکراسی» در مواقعی، که دولت آمریکا تغییر یک رژیم را به دلیل هم‌خوان نمودن آن کشور با اقتصاد نئولیبرالی و بازار سرمایه‌ی جهانی در دستور کار خود قرار می‌دهد.» (۵).

کشورهایی که آمریکا آرزوی دخالت مستقیم و تغییر رژیم آن‌ها را در سال‌های اخیر داشته، هائیتی، ونزوئلا و کوبا می‌باشند. آن‌ها موفق شدند حکومت ژان برترد ارستید در هائیتی را با یک کودتا و اشغال نظامی سرنگون کنند. آمریکا در کودتای یازده آوریل ۲۰۰۲ علیه حکومت دموکراتیک هوگو چاوز به طور مستقیم دست داشت و کمک‌های زیادی از طریق «سازمان اعطای ملی برای دموکراسی» به کودتاچیان نمود. ولی با این همه، کودتای آمریکایی ۲۰۰۲، به همت مردم فقیر و نیروهای نظامی طرف دار چاوز بعد از ۴۸ ساعت به شکست انجامید و حکومت چاوز مجدداً قدرت را در دست گرفت. برای آشنایی بیش‌تر با نقش «سازمان اعطای ملی برای دموکراسی» و «کانون آمریکایی برای هم‌بستگی کارگری» در هائیتی و ونزوئلا به بخش اول این نوشتار مراجعه کنید. «سازمان اعطای ملی برای دموکراسی» و «کانون آمریکایی برای هم‌بستگی کارگری» در انقلابات مخملی در یوگسلاوی، اوکراین و گرجستان نقش فعالی داشتند در واقع توسط این‌ها رهبری می‌شد.

در واقع، «سازمان اعطای ملی برای دموکراسی» به عناوین مختلف سعی می‌کند در اپوزیسیون ایران رخنه کرده و مبارزه‌ی مردم تحت ستم ایران را بار دیگر به کج راه ببرد. به عنوان مثال «کانون آمریکایی برای هم‌بستگی کارگری»، که سیاست‌های «فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» را در «سازمان اعطای ملی برای دموکراسی» نمایندگی می‌کند، در حرکت‌های کارگری اخیر ایران فعال بود و هم‌اکنون به یمن پول‌های دولت آمریکا، سایت‌های اینترنتی متعددی به زبان فارسی راه انداخته‌اند و کنفرانس‌های متعددی - مانند کنفرانسی که اخیراً در دویبی برای درس آموزی ایرانیان برگزار نمودند، که در آن علاوه بر افراد ایرانی از تعدادی از دانش‌جویان یوگسلاوی و اوکراین هم برای منتقل نمودن درس‌های خود از «انقلاب»‌های رنگارنگی که در این کشورها سازمان داده شده بود، حضور داشتند - در این جا و آن جا به راه می‌اندازند. بنا به اطلاعات منتشره از طرف خود «سازمان اعطای ملی برای دموکراسی»، سازمان‌ها و موسسات زیر که در راستای دموکراسی در ایران فعالیت می‌کنند، کمک‌های مالی از طرف این نهاد برای پیش برد فعالیت‌های خود دریافت می‌کنند (۶):

- بنیاد عبدالرحمن برومند (۷)؛ - کانون آمریکایی برای هم‌بستگی کارگری (۸)؛ - انستیتو امور بین‌المللی (۹)؛ - انستیتو بین‌المللی جمهوری خواهان (۱۰)؛ - شورای ملی ایرانی - آمریکایی (۱۱)؛ این نهاد، نشان‌ها و کمک هزینه‌های مختلفی تحت عناوین متفاوت به

افراد در کشورهای متعدد می‌دهد. در چند سال اخیر (از سال ۲۰۰۵ به بعد)، به گفته‌ی این نهاد، تعدادی از ایرانیان نیز به خاطر کوشش‌های بی‌دریغ خود برای «دموکراسی» در ایران به دریافت جایزه و یا مدال ریگان از طرف این نهاد نایل آمده‌اند(۲).



این وظیفه‌ی نیروهای مترقی ایرانی است که هوشیار بوده و جای پای برای این نیروی ارتجاعی در جنبش انقلابی ایران به طور کلی و جنبش کارگری به طور اخص باز نکنند؛ به ویژه که نیروهای راست

و سلطنت طلب، با کمال میل کمک‌های این قبیل گروه‌ها را می‌پذیرند. در واقع، باید گفت که حیات سیاسی این نیروها به کمک‌های مالی این گونه سازمان‌ها و نهادهای ارتجاعی وابسته است.

نقش «فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» در اروپا

این دو تشکل، همیشه و حتا زمانی که در دهه‌ی پنجاه دوباره در هم ادغام شده و «فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» را به وجود آوردند (برای آگاهی بیش‌تر در این مورد به بخش نخست این نوشتار مراجعه کنید)، به خاطر اهداف ضد کمونیستی خود، برنامه و سیاستی ارتجاعی - در راستای منافع دول وقت آمریکا و شرکت‌های بزرگ آمریکایی - را در نقاط مختلف جهان اجرا نموده‌اند. مدارک و شواهد بسیاری وجود دارد، که این تشکل به خصوص «فدراسیون کار آمریکا»، هم پا و هم یار سازمان سیا و دولت آمریکا از یک طرف در سرنگونی دولت‌های دموکراتیک و مردمی دست داشته است و از طرف دیگر با ایجاد اتحادیه‌های زرد و دست راستی مستقیما حرکت‌ها و جنبش‌های کارگری مترقی را سرکوب نموده است. حرکت‌های ضد مردمی و ارتجاعی این تشکل در نقاط مختلف آمریکای لاتین را در بخش اول این نوشته بررسی کردیم و نشان دادیم، که چگونه پا به پای سازمان سیا و بعدها «سازمان اعطای ملی برای دموکراسی» در سرکوب مردم و جنبش‌های کارگری در این بخش از جهان شرکت داشته است.

سیاست‌های ارتجاعی این تشکل البته به آمریکای لاتین محدود نبوده، بلکه در اقصا نقاط جهان از فیلیپین گرفته تا آفریقای جنوبی از یونان گرفته تا ایتالیا و در یک کلام، تمامی کره‌ی زمین را شامل می‌شود. در سال‌های اخیر، هم پا با چرخش در سیاست دولت آمریکا و انتخاب سیاست براندازی دولت ایران، این تشکل فعالیت‌های ویژه‌ای را در رابطه با ایران هم آغاز نموده است. عمده‌ی سیاست خارجی این تشکل، از بدو تاسیس آن، حول محور قبول هژمونی آمریکا بر دیگر کشورهای جهان شکل گرفته است. کیم سالیس در مقاله‌ای تحت عنوان «آرشیو فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی را در رابطه با اعمال این تشکل در حرکت‌های کارگری در سطح جهان را باز کنید»(۱۲)، می‌نویسد: «فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی معتقد است که سرکردگی و رهبری اقتصادی شرکت‌های بزرگ آمریکایی به نفع کارگران

آمریکا بوده و بدین خاطر، میثی و کیرکلند (دو تن از افرادی، که رهبریت این تشکل را به عهده داشته‌اند) سیاست‌های خود را با نیروهایی که طرف دار سرمایه گذاری‌های بزرگ شرکت‌های آمریکایی به خصوص در کشورهای در حال توسعه بودند، هماهنگ می‌کردند. این سیاست باعث می‌شد، که آن‌ها حتا در برابر سیاست‌های ضد کارگری شرکت‌های بزرگ در خود آمریکا هم سکوت اختیار کنند. این سیاست ضد کارگری

در دهه‌های پنجاه، شصت و هفتاد، خود سنگ بنای وضع اسف باری است که کارگران آمریکایی در حال حاضر دچار آن هستند.»

با پایان گرفتن جنگ جهانی دوم و آغاز جنگ سرد، «فدراسیون کار آمریکا» از یک طرف و «کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» از طرف دیگر، فعالیت‌های ضد کمونیستی و ضد کارگری خود را در اروپا شروع نمودند و نقش عمده‌ای در سازمان دهی سرکوب نیروهای انقلابی و اتحادیه‌های راستین کارگری در آلمان، فرانسه، ایتالیا، هلند، ترکیه و یونان ایفا کردند. جا دارد یادآوری کنیم، که «فدراسیون کار آمریکا» و «کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» تا دهه‌ی پنجاه به صورت دو تشکل جدا از هم فعالیت می‌کردند (برای آگاهی بیش‌تر از فعالیت‌های آن‌ها و چگونگی جدایی و اتحاد آن‌ها به بخش نخست این نوشتار مراجعه کنید). «فدراسیون کار آمریکا»، که آمریکای لاتین تا این زمان جولان گاه آن بود، تصمیم گرفت تجارب و فعالیت‌های ضد کارگری خود را از آمریکای جنوبی به سایر نقاط جهان منتقل نمایند. به همین خاطر، این تشکل در کنگره‌ی سال ۱۹۴۴، «کمیته‌ی اتحادیه‌ی آزاد» (و یا انستیتیوی اتحادیه‌ی آزاد) را برای کمک به اتحادیه‌های خارجی تاسیس کرد و استراتژی درازمدت این تشکل را ایجاد اتحادیه‌های آزاد (بخوانید ضد کمونیستی و در راستای سیاست‌های دولت آمریکا) زیر نفوذ «فدراسیون کار آمریکا» تعیین کرد و رهبریت این تشکل به جرج میثی که در آن هنگام مسئول امور مالی فدراسیون بود، دیوید دابونسکی، رئیس اتحادیه‌ی بین‌المللی پوشاک زنان، متیو وول، رئیس اتحادیه‌ی کارمندان راه آهن، سپرده شد. به قول هری کلبز: «از همان بدو تاسیس، این تشکل شامل پشتیبانی‌های بی‌دریغ دولت آمریکا از یک طرف و جامعه‌ی ملی تجار، که سیاستی ضد کارگری داشت، قرار گرفت. کمیته‌ی اتحادیه‌ی آزاد، تشکلی بود که بودجه‌ای مخفی داشت و آن را حتا از رهبران اتحادیه‌های تشکیل دهنده‌ی فدراسیون کار آمریکا هم مخفی نگاه می‌داشت. دو تن از اولین اقدامات این تشکل، یکی انتخاب جیبی لاوستون به عنوان دبیر اجرایی (جیبی لاوستون متولد در یک خانواده‌ی یهودی لیتوانی، در تاریخ ۱۹۰۷ هم راه خانواده به آمریکا مهاجرت می‌کند. از همان اوان جوانی به سوسیالیسم علاقه مند می‌شود و در سال ۱۹۱۷ حزب کمونیست را به وجود می‌آورد. در سال ۱۹۲۱، این حزب با حزب کمونیست کارگری آمریکا ادغام شده و حزب کمونیست آمریکا را تاسیس می‌کند. علاوه بر رهبریت حزب، وی یکی از اعضای هیات

تحریریه‌ی روزنامه‌ی «کمونیست»، ارگان حزب کمونیست آمریکا، بود. در سال ۱۹۲۷، او رهبریت حزب را به عهده می‌گیرد و متعاقب آن انشعابی در حزب کمونیست آمریکا صورت می‌پذیرد و این حزب به سه شاخه، شاخه روتنبرگ - لاوستون (بزرگ‌ترین بخش)، شاخه‌ی کنون، و شاخه‌ی فوستر (کوچک‌ترین بخش و طرف‌دار خط و مشی استالین) تقسیم می‌شود. مدتی بعد دو بخش روتنبرگ - لاوستون و کنون در هم ادغام می‌شوند. در این زمان، تسویه‌های حزبی در شوروی صورت می‌گیرد و اثر خود را در آمریکا نیز به جا می‌گذارد و لاوستون به خاطر طرف‌داری از بوخارین از حزب اخراج می‌شود. او حزب کمونیست (اکثریت) را به وجود می‌آورد، ولی از آن جایی که فقط بخش کوچکی از اعضا را می‌تواند با خود هم راه کند، آن را به حزب کمونیست (مخالفین) تبدیل می‌کند و بعد به لیگ مستقل کمونیست کارگری تغییر نام می‌دهد، در سال ۱۹۳۸ مجدداً اسم گروه خود را به لیگ مستقل کارگری تبدیل می‌کند و بالاخره در تاریخ ۱۹۴۱ آن را منحل می‌نماید. وی بعدها به مهره‌ای ضد کمونیست تبدیل می‌شود و انتخاب او به این مقام به خاطر همین موضع ضد کمونیستی او بوده است. مترجم) و دیگری انتخاب ایروینگ براون به عنوان تنها نماینده‌ی فدراسیون کار آمریکا در اروپا بود. جیمی لاوستون و ایروینگ براون به هم خیلی نزدیک و با هم دوست بودند و هر دو موضعی به غایت ضد کمونیستی داشتند و هم دیگر را در این راستا تکمیل می‌کردند. به راستی جیمی لاوستون و ایروینگ براون تیمی کامل و عالی بود؛ چرا که جیمی لاوستون استاد کشیدن نقشه‌های ضد کارگری و ضد کمونیستی برای اروپا بود و ایروینگ براون به خوبی توانایی به اجرا درآوردن کامل و مو به موی آن نقشه‌های شوم را داشت.» (۱۴) «فدراسیون کار آمریکا» و «کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی»، که پایان جنگ جهانی دوم را بهترین موقعیت برای تشدید فعالیت‌های ضد کارگری در اقصا نقاط جهان ارزیابی کرده بودند، با ایجاد «انستیتیوتی اتحادیه‌ی آزاد» وارد اروپا شده و فعالیت‌های ضد کارگری ضد کمونیستی خود را در این قاره آغاز نمودند. از آن جایی که نیروهای کمونیستی در نقاط مختلف اروپا، جنبش‌های ضد فاشیستی را یا رهبری می‌کردند و یا به طور خستگی‌ناپذیری در این جنبش‌ها نقش داشته و در این راستا قربانی‌های بسیار داده بودند، دارای پایگاهی مردمی بوده و در فرانسه، یونان، ایتالیا و... موقعیتی بسیار خوب در جنبش کارگری داشتند. این مهم، خود باعث نگرانی دول وقت آمریکا و رهبران دو تشکل عمده‌ی کارگری آمریکا، که به طور هستریک ضد کمونیست بودند، می‌شد. باید یاد آوری کنیم، که دقیقاً در این برهه از زمان است که «کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» تمامی اعضای چپ و کمونیست را در اتحادیه‌هایی که متعلق به این تشکل بود، پاک‌سازی می‌کند (برای چگونگی این مهم به بخش اول این نوشتار مراجعه کنید). لذا جای تعجب نیست، که هم «فدراسیون کار آمریکا» و هم «کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» هر دو اروپای بعد از جنگ جهانی را برای فعالیت‌های خارج از قاره‌ی آمریکا انتخاب نمودند. البته در این راستا، آن‌ها پشتیبانی کامل مادی و معنوی سازمان جاسوسی آمریکا، سیا، و دیگر نهادهای دولتی آمریکا را با خود داشتند؛ چرا که آن‌ها می‌دانستند «فدراسیون کار آمریکا»، با موضعی ضد کمونیستی و با قبول نظام سرمایه‌داری تاسیس شده بود و امتحان خود را در آمریکای لاتین به خوبی انجام داده و هم پای سازمان سیا در سرکوب جنبش‌های مردمی در این قاره نقشی موثر ایفا کرده است.

بعد از پایان جنگ جهانی دوم، رقابتی بین شوروی و آمریکا در اروپا - به خصوص در یونان، ترکیه، ایتالیا، فرانسه و آلمان - آغاز می‌شود و بنا به گفته‌ی هری کیلبر: «دقیقاً در همین اثناست، که وزارت امور خارجه‌ی آمریکا متوجه متحدینی در کمیته‌ی اتحادیه‌ی آزاد می‌شود و بی‌درنگ اقدام به کمک‌های مالی و پشتیبانی‌های بی‌دریغ در تمام سطوح می‌کند. وزارت امور خارجه تا سال ۱۹۴۶ حدود بیست و دو بخش کارگری در سفارت‌های خود ایجاد نمود. لاوستون توانست مئینی را وادار کند، که شخصاً با رئیس جمهور وقت آمریکا، ترومن، ملاقات کرده و از او بخواهد که وزارت امور خارجه مستقیماً با نمایندگان فدراسیون کار آمریکا در تماس باشد. او هم چنان جبهه‌ای ضد کمونیستی با کارمندان عالی‌رتبه‌ی امور خارجه برای خبرگیری فوری ایجاد نمود.» (۱۴) هری کیلبر ادامه می‌دهد: «لاوستون با بودجه‌ی بی‌کرانی که از دولت آمریکا و سازمان سیا دریافت می‌کرد، قادر بود که رشوه‌های زیادی به رهبران اتحادیه‌ها در نقاط مختلف جهان برای پیش برد نقشه‌های آمریکا بدهد. او به این رهبران دستور می‌داد، که اعتصابی ملی و یا تظاهراتی سراسری بر علیه دولت‌های خود که به نحوی با سیاست‌های خارجی دولت آمریکا هم خوانی نداشتند، راه انداخته و زندگی عادی در این کشورها را مختل نمایند. یکی از اقدامات عمومی کمیته‌ی اتحادیه‌ی آزاد، ایجاد و کمک نمودن به اتحادیه‌های زرد برای رقابت با اتحادیه‌هایی بود، که فدراسیون کار آمریکا و لاوستون فکر می‌کردند آن‌ها موضعی کمونیستی داشته و یا به نحوی از موضع شوروی طرف‌داری می‌کنند. و بدین طریق، کمیته‌ی اتحادیه‌ی آزاد تبدیل به دست‌دراز وزارت خارجه‌ی آمریکا برای دخالت از طریق جنبش کارگری در امور داخلی کشورهایی شد، که در موضع آمریکا نبودند. لاوستون در این راستا از پشتیبانی کامل جرج مئینی، دوینسکی و وول، رهبران کمیته‌ی اتحادیه‌ی آزاد برای از بین بردن اتحادیه‌های کارگری با تمایلات کمونیستی و جایگزینی آن‌ها با اتحادیه‌های «آزاد» به سبک آمریکایی، یعنی احترام به قوانین اقتصاد بازار آزاد، در نقاط مختلف جهان برخوردار بود.» او هم چنان ادامه می‌دهد: «رهبران اتحادیه‌هایی که برای آموزش در زمینه‌ی اقتصاد، سیاست و دموکراسی در آمریکا و مقایسه‌ی آن با شوروی دست‌چین شده بودند، برای مدت سه ماه با خرج کمیته‌ی اتحادیه‌ی آزاد به آمریکا فرستاده می‌شدند و در این سفر آن‌ها با رهبران بخش‌های مختلف فدراسیون کار آمریکا در نقاط مختلف آمریکا ملاقات می‌کردند. آن‌ها هم چنان می‌آموختند که اتحادیه‌های کارگری در آمریکا چگونه اداره و سازمان‌دهی می‌شوند. از آن‌ها خواسته می‌شد، که این شیوه‌ی سازمان‌دهی را در کشور خود اجرا نمایند. این رهبران زمانی که به کشورهای خود برمی‌گشتند، هم چنان از کمیته‌ی اتحادیه‌ی آزاد کمک‌های زیادی - از کمک‌های مالی گرفته تا فرستادن وسایل تحریری، مبللمان محل کار و وسایل چاپی - دریافت می‌کردند.»

در سپتامبر ۱۹۴۵، تشکل‌ها و فدراسیون‌های کارگری ۵۶ کشور از اروپا، آسیا و آفریقا طی کنفرانسی، در پاریس، «کنفدراسیون اتحادیه‌های جهانی» (۱۵) را به وجود آوردند. از جمله تشکل‌هایی که در این کنفرانس شرکت داشتند، می‌توان کنگره‌ی اتحادیه‌های کارگری بریتانیا از انگلستان، کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی، اتحادیه‌های راه آهن آمریکا، کارگران متحد منابع از آمریکا و تقریباً تمامی اتحادیه‌های کارگری اروپا و از جمله اروپای شرقی را نام برد. ولی «فدراسیون کار آمریکا»، این کنفرانس را بایکوت نمود و در آن

شرکت نکرد و بعدها نیز تمامی نیروی خو را برای از هم پاشیدن آن به کار برد. «فدراسیون کار آمریکا»، علت شرکت نکردن خود در این کنفدراسیون را چنین بیان نمود: «کنفدراسیون اتحادیه های جهانی دنبالچهی جنبش کمونیستی است و هدف آن کوشش برای به قدرت رسانیدن کمونیست ها در جهان بعد از جنگ است.» «فدراسیون کار آمریکا» سرانجام در سال ۱۹۴۹، به کمک سازمان سیا، موفق می شود تشکل دل خواه خود را به وجود آورد. در این دوران، میثی رهبر «فدراسیون کار آمریکا» و نمایندهی این تشکل براون، که موضعی به غایت ضد کمونیستی داشت، موفق می شوند با کمک های بی دریغ کنگرهی اتحادیه های کارگری انگلستان، با تشکل هایی که به نحوی در مقابل اتحادیه های رادیکال و کمونیست موضع داشتند تماس گرفته و آن ها را برای تاسیس تشکلی جداگانه تشویق نمایند. دقیقاً در این برهه از زمان است، که دولت آمریکا سخت در تلاش بود جلوی پیش رفت رادیکالیسم در جنبش های کارگری در اورپا را بگیرد. و در این راستا، در تاریخ دوازده مارس ۱۹۴۷، ترومن رئیس جمهور آمریکا طی سخن رانی ای سیاست خازجی جدید آمریکا - که در واقع نقطه شروع جنگ سرد بود و بعدها به عنوان دکترین ترومن مشهور شد - را برملا می کند. او در این سخن رانی اعلام می کند، که آمریکا به کشورهای ترکیه و یونان برای دست یابی به دولتی آزاد کمک خواهد کرد. حدود سه ماه بعد از این، یعنی در تاریخ پنجم ماه ژوئیه، وزیر امور خارجه وقت آمریکا، جرج مارشال، سخن رانی مشهور خود را در مورد کمک های اقتصادی آمریکا به اروپا در دانشگاه هاروارد ایراد می کند. در تاریخ هجدهم مارس ۱۹۴۸، کنگرهی آمریکا «طرح مارشال» برای بازسازی اروپا را تصویب می نماید و یک ماه بعد، یعنی در تاریخ شانزدهم آوریل همان سال، «سازمان هم کاری های بازسازی اروپا» تاسیس می گردد. «طرح مارشال» برای اروپا را در چند جمله می توان بدین طریق بیان نمود: کشورهایی که شامل کمک های مالی آمریکا می شوند باید:

- مخارج دولتی را کم کنند؛ - کنترل دولتی را بکاهند؛ بازار را برای سرمایه گذاری های خارجی باز نمایند؛ و - موضع انقلابی و ضد سرمایه داری در جنبش طبقه ی کارگر اروپا را از بین ببرند؛ در واقع، می توان گفت ارائه ی کمک های «طرح مارشال» به کشورهای اروپایی، با یک سری شرط و شروط هم راه بود که می توان آن ها را با سیاست های بانک جهانی و صندوق بین المللی پول مقایسه نمود. در حقیقت، سیاست های این دو نهاد دنباله ی سیاست های جرج مارشال در سطحی و محیطی بزرگ تر هستند. بالاخره «فدراسیون کار آمریکا» با هم یاری کنگرهی اتحادیه های کارگری انگلستان و با کمک های مالی و فشارهای مخفی سازمان سیا روی کشورهای مختلف از یک طرف و «طرح مارشال» از طرف دیگر، توانست کشورهایمانند اسکانديناوی، ترکیه، اسرائیل، یونان، پاکستان، کشورهای عربی و... در سال ۱۹۴۹ دست به تاسیس «فدراسیون بین المللی اتحادیه های آزاد» (۱۶) بزند. در دسامبر ۱۹۴۹، نمایندگان تشکل های کارگری از ۵۳ کشور در لندن جمع شدند و «کنفدراسیون بین المللی اتحادیه های آزاد» را به وجود آوردند و بدین طریق، انشعابی در «کنفدراسیون اتحادیه های جهانی» ایجاد نمودند. در واقع، کشورهای اسکانديناوی - از جمله اتحادیه ی کارگری سوئد (ال. او) - عضو «کنفدراسیون اتحادیه های جهانی» بودند، که بعد از شرکت آن ها در اولین نشست مارشال در مارس ۱۹۴۸ در انگلستان

و قبول «طرح مارشال» دیگر دل خوشی یی به ادامه ی شرکت در این فدراسیون نشان ندادند، هر چند به قول کلاس میسگلد: «رهبران اتحادیه های کارگری سوئد به خوبی از قصد فدراسیون کار آمریکا برای انشعاب در کنفدراسیون اتحادیه های جهانی در اروپا و آمریکای لاتین آگاه بودند و می دانستند که یکی از ایده های طرح مارشال در شکستن فدراسیون اتحادیه های جهانی و حرکت های رادیکال در جنبش کارگری است، ولی از آن جایی که اتحادیه های کارگری اسکانديناوی به دعوت کنگرهی اتحادیه های کارگری انگلستان در نشست شرکت کرده و طرح مارشال را قبول کرده بودند، سرنوشت فدراسیون اتحادیه های جهانی برای آن ها دیگر مهم و اساسی نبود، بلکه تبدیل به چیزی دست دوم شده بود.» (۱۷)

اما تاسیس «کنفدراسیون بین المللی اتحادیه های آزاد» از همان بدو تاسیس به خاطر وجود اتحادیه هایی از اسرائیل و کشورهای عربی، یونان و ترکیه و یا پاکستان و هند از یک طرف و وجود اتحادیه هایی از کشورهای توسعه یافته و کشورهای جهان سوم از طرف دیگر، و هم چنین رابطه ی حسنه ی تعدادی از این اتحادیه ها با کشورهای اروپای شرقی، دچار کشاکش و درگیری بود و این خود مایه ی نگرانی و یاس میثی و ایروینگ براون - که به مدت پنج سال، نیرو و انرژی خود را برای ایجاد این تشکل صرف کرده بودند - شد. مدتی نگذشته بود، که میثی رئیس «فدراسیون کار آمریکا» و ایروینگ براون حملات عملی خود به «کنفدراسیون بین المللی اتحادیه های آزاد» را شروع کردند؛ چرا که میثی و ایروینگ براون خواهان ایجاد تشکلی بودند، که صد در صد مطیع و در خدمت سیاست های ضد کارگری و ضد کمونیستی «فدراسیون کار آمریکا» و دنبالچه ی سیاست های دولت آمریکا باشد. ولی از آن جایی که اعضای تشکیل دهنده ی این کنفدراسیون یک دست نبود و علی رغم وجود نیروهای ضد کمونیست و راست در این تشکل، تعدادی دیگر از اعضای آن با اتحادیه های کارگری در کشورهای اروپای شرقی رابطه داشتند و ترندی در آن در حال رشد بود که خواهان رابطه ی نزدیک تر با اتحادیه های کارگری در کشورهای اروپای شرقی و به خصوص شوروی بود، میثی و براون به شدت عصبی و نگران شده بودند.

هری کلب می گوید: «سازمان سیا کمک های بی شماری از کانال های فدراسیون کار آمریکا از یک طرف و کنگرهی سازمان های صنعتی از طرف دیگر، به کنفدراسیون بین المللی اتحادیه های آزاد کرد.» (۱۴) او هم چنان می نویسد: «جان رانه لاق، کارشناس معتبر درباره ی مسایل سازمان سیا می گوید، که سازمان سیا کمک های بسیار زیادی در دهه ی ۱۹۵۰ نه تنها به کنفدراسیون بین المللی اتحادیه های آزاد، که به اتحادیه های کارگری آلمان غربی از طریق والتر رویتز رئیس کنگرهی سازمان های صنعتی کرد.» او در این مورد ادامه می دهد: «فیلیپ آگی، مامور قدیمی سازمان سیا، در کتاب افشا کننده ی خود «درون شرکت، دفتر خاطرات سیا» می نویسد:... در رده های بالای رهبریت اتحادیه کارگری آمریکا که هم سلیقه و هم نظر با سازمان سیا بودند و سازمان سیا به آن ها کمک می کرد، جرج میثی، رئیس فدراسیون کار آمریکا، جیبی لاوستون، رئیس بخش خارجی فدراسیون کار آمریکا، ایروینگ براون، نماینده ی فدراسیون کار آمریکا در اروپا، بودند که همگی آن ها به عنوان سخن گویان موثر و پر قدرتی که در راستای خواسته های سازمان سیا قدم برمی دارند، به ما معرفی شده بودند.» «فدراسیون کار آمریکا» علی رغم کشمکش های درونی با «کنفدراسیون بین المللی اتحادیه های آزاد»، از آن به خوبی برای

انجمن‌های آموزشی کارگران تشکیل شدند. سندیکاها در این زمان خودشان ممنوع بودند. وقایع انقلابی سال‌های ۴۹-۱۸۴۸، موجبات تشکیل سازمان‌های فراگیر منطقه‌ای و سازمان‌های کارگران صنایع دستی نظیر «سازمان‌های برادری کارگران» که مطالباتی نظیر حمایت دولتی از تعاونی‌های تولیدی، کمک هزینه اجتماعی و منجمله درخواستی نظیر ده ساعت کار در روز داشتند را فراهم آورد.

اولین سندیکاها ملی به وسیله کارگران چاپخانه‌های کتاب و کارگران کارخانه‌های سیگار برگ تشکیل شدند. هنگامی که انقلاب نافرجام ماند، سازمان‌های کارگری مجدداً ممنوع گردیدند. حق ائتلاف برای سندیکاها در قانون مشاغل در سال ۱۸۶۹ در نظر گرفته شد، اگر چه در این رابطه محدودیت‌هایی نیز موجود بود. تعیین حقوق و شرایط کار هم چنان در مذاکره پیرامون تعرفه‌ی مابین کارگران و کافرمايان مقرر می‌گردید. با وجود این، مقامات

دولتی و کافرمايان هم چنان در مقابل توسعه‌ی جنبش سندیکالیستی سنگ اندازی می‌نمودند. سندیکاها به عنوان سازمان‌های شغلی تاسیس می‌گردیدند. به طور مثال، سندیکای کارگران سیگار برگ، سندیکای چاپ کتاب، سندیکای خیاطان که به مثابه ارگانی برای حمایت و مبارزه کارگران بودند. ۱۸۷۸ در مجلس رایش با اکثریت آراء به اصطلاح «قانون سوسیالیست‌ها» به تصویب رسید؛ قانونی که به واسطه‌ی آن می‌بایست در مورد جنبش کارگری آلمان تصمیم قطعی گرفته می‌شد. ممنوعیت اکثر سندیکاها پس از به اجرا در آوردن قانون مزبور تنها توانست به طور موقت از تکامل جنبش کارگری جلوگیری به عمل آورد. تلاش برای متوقف ساختن آهنگ رو به رشد حس هم بستگی میان کارگران با به اجرا در آوردن بیمه‌ی

دولتی برای بیماران، سالمندان، بیمه‌ی دولتی برای حوادث و از کار افتادگان، نافرجام ماند. اعضای سندیکاها برای تشکیل انجمن‌های پوششی آموزشی و تخصصی به زودی دوباره یک دیگر را ملاقات می‌کردند. بسیاری از آنان به توجه به قانون تصویب شده، کار خود را از دست داده و اخراج شدند.

تکامل توان مند اقتصادی و صنعتی در طول یک دهه، شرایط مناسبی را برای توسعه‌ی اعجاب آور سندیکاها فراهم گردانید. کمیسیون عمومی سندیکاها آلمان در سال ۱۸۹۰ به عنوان سقفی برای تمامی سندیکاها سوسیال دموکراتیک پیرامونی تشکیل گردیدند. چندین سال بعد از آن، اتحادیه‌ی کل سندیکاها مسیحی آلمان به عنوان راس سازمانی سندیکاها تاسیس شد. از سال ۱۸۶۸ به بعد انجمن سندیکالیستی «هیریش دنکرشن» نوعی از سندیکاها زرد که با وجود این میزان نفوذ محدود ماند، اعلام موجودیت نمود.

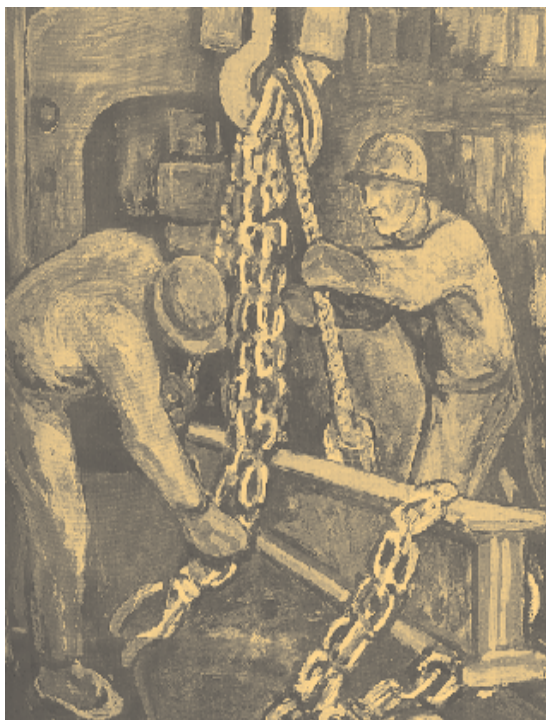
پیش برد سیاست‌های ضد مردمی و ضد کارگری استفاده می‌کرد. به عنوان مثال، نقش عمده‌ی این نهاد به ظاهر کارگری در کودتای گواتمالا و کشتار مردم بی دفاع این کشور را می‌توان نام برد. در همین رابطه، کیم ساییس می‌نویسد: «کنفدراسیون بین‌المللی اتحادیه‌های آزاد در کودتای ۱۹۵۴ در گواتمالا و سرنگونی حکومت مترقی یقوب اربنز نقش عمده‌ای داشت.» (۱۸) (برای مطالعه‌ی بیش‌تر از چگونگی این کودتا به بخش نخست این نوشتار مراجعه کنید). ناراحتی رهبران «فدراسیون کار آمریکا» از بعضی از حرکت‌های «کنفدراسیون بین‌المللی اتحادیه‌های آزاد» باعث شد، که آن‌ها دست به ایجاد تشکلهای مختلفی در آمریکای لاتین، آسیا، اروپا و آفریقا بزنند. بخش آمریکای لاتین تحت عنوان «انستیتوی آمریکایی برای توسعه‌ی کار آزاد» (۱۹) را در سال ۱۹۶۲ ایجاد کردند. این تشکل به ظاهر کارگری در کودتاهاى مختلف از جمله کودتای نظامی سال ۱۹۶۴ در برزیل، کودتای خونین ۱۹۷۴ در شیلی، و کودتا در

جمهوری دومینکن و گیبونا مستقیماً دست داشت. (چگونگی دخالت این تشکل در این کودتاها در بخش اول این نوشته به طور مفصل توضیح داده شده است.) بخش آفریقا تحت عنوان «مرکز کارگری آفریقا - آمریکا» (۲۰) در سال ۱۹۶۴ به وجود آمد. این تشکل نقشی مخرب در آفریقای جنوبی داشت. (در بخش سوم این نوشتار به این مورد بیش‌تر خواهیم پرداخت.) و در سال ۱۹۶۷ هم «انستیتوی آسیایی - آمریکایی کارگر آزاد» (۲۱) تاسیس شد. نقش و عمل کرد این تشکل را در کره جنوبی، ویتنام، فیلیپین و... در بخش سوم بررسی خواهیم کرد. «انستیتوی اتحادیه‌ی آزاد»، که در سال ۱۹۴۴ تاسیس شده بود، در واقع بخش اروپایی «فدراسیون کار آمریکا» به شمار می‌رفت. این تشکل‌ها در نقاط مختلف جهان، سیاست‌های ارتجاعی و ضد کارگری «فدراسیون کار آمریکا»

را به پیش می‌بردند و در اکثر مواقع کارهای خود را با «کنفدراسیون بین‌المللی اتحادیه‌های آزاد» تنظیم می‌کردند، ولی در اکثر مواقع خود مستقل عمل کرده و حتا در بعضی مناطق با «کنفدراسیون بین‌المللی اتحادیه‌های آزاد» رقابت هم می‌کردند.

نقش «فدراسیون کار آمریکا» و «کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» در آلمان

جنبش کارگری آلمان قدمتی بس طولانی دارد و تقریباً از اوایل قرن هجدهم به بعد تشکلهای سندیکالیستی در نقاط مختلف این کشور شروع به فعالیت نمودند. در این رابطه، نگاهی هر چند کوتاه به تاریخچه‌ی جنبش سندیکالیستی در آلمان تحت عنوان «جنبش سندیکالیستی آلمان، تاریخچه‌ی مختصر، عمل کرد و برنامه»، برگرفته از نشریه‌ی «سوسیالیسم»، ارگان «هسته‌ی اقلیت» می‌اندازیم: «... به دنبال سال‌های ۱۸۴۰ در بعضی از شهرهای آلمان،



با وقوع جنگ جهانی اول در ۱۹۱۴، سندیکاها قدرت قابل توجهی کسب نمودند. تعداد اعضای سندیکاهای آزاد (سوسیال دموکراتیک) به دو میلیون و پانصد هزار، برای سندیکاهای مسیحی به ۳۴۰ هزار و برای انجمن‌های شغلی لیبرالی به یک میلیون و پنجاه هزار نفر رسید. با وجود چنین قدرتی، هنوز اما از به رسمیت شناخته شدن رسمی و حقوق مساوی آن‌ها مضایقه گردید. در سال ۱۹۱۶، سندیکاها از ناحیه‌ی دولت و در سال ۱۹۱۸، برای اولین بار از ناحیه‌ی کارفرما به رسمیت شناخته شدند.

پس از جنگ، سندیکاها به طور موقت شاهد افزایش فزاینده‌ی تعداد اعضای خود بودند. اتحادیه‌های مرکزی از نو تنظیم گردیدند. در سال ۱۹۱۹ به جای کمیسیون عمومی سندیکا، «اتحاد عمومی سندیکاهای آلمان» (۲۲) تشکیل گردید. اتحاد عمومی سندیکاهای آلمان مدت زمانی کوتاه پس از آن با سندیکاهایی که از نظر سیاسی به او نزدیک بود، نظیر اتحادیه‌ی عمومی آزاد کارمندان (۲۳) و اتحادیه‌ی عمومی کارمندان رسمی دولت آلمان، یک معاهده‌ی سازمانی بست. اتحادیه‌ی کل سندیکاهای مسیحی با اتحادیه‌ی کل سندیکای کارمندان آلمان و اتحادیه‌ی کل کارمندان رسمی دولت آلمان، «اتحادیه‌ی سندیکاهای آلمان» را بنا نهادند. سومین مرکز اتحادیه‌ی سندیکالیستی، «کمیته‌ی سندیکای اتحادیه‌ی کارگران - کارمندان و کارمندان رسمی دولتی آلمان» بود، که شامل انجمن‌های شغلی و اتحادیه‌ی سندیکای کارمندان بود. (۲۴)

البته هنوز تنظیم تنگاتنگ جهانی بینی سندیکاهای منفک شده از یک دیگر رد می‌گردید، اما در مسایل اساسی بندرت اختلافاتی موجود بود. قراردادهای تعرفه غالباً به طور مشترک بسته می‌شد. پس از ۱۹۱۸، در میان تقاضا برای ملی کردن بسیار زیاد بود و با وجود تشکیل یک کمیسیون ملی کردن و تنظیم یک پیش نویس قانون، هیچ نتیجه‌ی عملی حاصل نشد. اتحادیه‌ی عمومی سندیکاهای آلمان آماده نبود، که از نظم پارلماناریستی دموکراتیک کناره گیری کند، حتا زمانی که هدف دوردست هم چنان سوسیالیسم بود. وقتی که این نظم به وسیله‌ی کودتای کاپ در ماه مارس ۱۹۲۰ در معرض خطر قرار گرفت، سندیکاها قوی ترین سلاح مبارزاتی خویش، اعتصاب سیاسی، را به میدان آوردند. از این اعتصاب بود، که می‌بایستی قدردانی می‌شد؛ چراکه در نتیجه، ظرف مدت پنج روز کودتا شکست خورد. پس از آن، موقعیت دشوار اقتصادی و پایین آمدن ارزش پول، اتحادیه‌ها را وادار نمود که مجدداً توجه خود را به طور جدی به کار سازمانی معطوف دارند. تورم اقتصادی در سال ۱۹۲۳، بیان گر این موضوع بود که سندیکاها در جمهوری وایم فاقد موقعیتی بودند که در حوزه‌ی اقتصادی تصمیمات را تحت تاثیر قرار دهند. اما آن‌ها در مقابل وسایل و راه‌های تغییر این موقعیت به چاره اندیشی پرداختند. گمان می‌رفت، که اقتصاد دموکراتیک بهترین موقعیت را در اختیار ایشان می‌گذارد، اما پدیداری بحران اقتصادی در دهه‌ی بیست در سطح جهان بر این توهم خط بطلان کشید. سندیکاها قبل از این که بر یک سری دستاوردهای قابل توجه سیاسی - اجتماعی دست یازند، از جمله به مرحله‌ی اجرا در آوردن قانون دادگاه کار، شناسایی قانون بیمه‌ی حقوق بیکاری و قانون تامین کار، اما در مقابل

بحران اقتصادی شمار روزافزون بیکاری قدرت خود را از دست دادند. در حوزه‌های متعدد اقتصادی بیش از پنجاه درصد اعضای اتحادیه‌ها بیکار شدند. بسیاری کار نیمه وقت انجام می‌دادند و اکثر رهبران صاحب منصب سندیکاها بدون هیچ ابایی از مقاومت جدی در مقابل ناسیونالیسم سوسیالیسم سر باز زدند و هراس خود را از وقوع یک جنگ داخلی آشکار نمودند.

توهم بعضی رهبران اتحادیه‌ها، که به دنبال فعالیت سندیکالیستی در چهارچوب یک رژیم ناسیونال - سوسیالیستی بودند، با اشغال دفاتر اتحادیه‌ها و دستگیری بسیاری از صاحب منصبان اتحادیه در دوم ماه مه ۱۹۳۳ به طور قطعی در هم شکسته شد. با در هم شکسته شدن سندیکای «اتحاد عمومی سندیکاهای آلمان» به وسیله نازی‌ها، در آلمان دیگر جنبش سندیکالیستی دموکراتیک وجود نداشت. بدین ترتیب، بسیاری از اعضای سندیکاها بر علیه سیاست نازیستی دست به مقاومت زدند، که در نتیجه مورد تعقیب، زندانی و محکوم گردیدند و بسیاری نیز جان باختند و برخی موفق شدند که به خارج از کشور مهاجرت نمایند. جان هزاران سندیکالیست در خطر قرار گرفت و عده‌ای از آن‌ها در جریان تدارک قیام علیه هیتلر در بیستم یونی ۱۹۴۴ به جوخه‌ی اعدام سپرده شدند و رژیم نازی گر چه در سال ۱۹۴۵ در هم شکسته شد، اما توانست طی دوازده سال حاکمیت ترور و خفقان، زمینه‌های تفکر پیرامون جنبش سندیکالیستی را از بین ببرد...»

برگردیم به دنباله‌ی مطلب. کشور آلمان بعد از جنگ به چهار ناحیه تحت اشغال آمریکا، انگلستان، فرانسه و شوروی تقسیم شد. مهم ترین سؤال در بخش اشغالی آمریکا، همانا چگونگی بازسازی اتحادیه‌های کارگری این کشور بود. از آن جایی که جنبش طبقه‌ی کارگر آلمان قدمتی بس طولانی داشته و دارای دستاوردها و تجاربی بسیار بود، و از آن جایی که آلمان مرکز جنگ سرد بود، دو شکل «کارگری» آمریکا، به خصوص «فدراسیون کار آمریکا»، نهایت کوشش خود را برای مهار کردن جنبش کارگری در این کشور به ویژه بخش تحت اشغال آمریکا به خرج دادند. حکومت نظامیان آمریکا در آلمان تا آن جایی که می‌توانستند سد راه فعالیت آزادانه‌ی کمونیست‌ها و نیروهای مترقی می‌شدند، تا جایی که هیچ فردی با ایده‌ی کمونیستی در دولت وقت آلمان وجود نداشت. همین سیاست را در قبال جنبش کارگری این کشور هم به کار بردند و در این راه، برای سرکوب نیروهای کمونیست، بزرگ ترین کمک را حزب سوسیال دموکراتیک آلمان به نیروهای آمریکایی نمود.

«فدراسیون کار آمریکا» و «کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی»، که در آن برهه به صورت دو تشکل جداگانه در آلمان فعالیت می‌کردند (برای بیش تر آشنا شدن به تاریخچه و چگونگی جدایی این دو تشکل کارگری در آمریکا به بخش نخست این نوشتار رجوع کنید)، دو دید مختلف در مورد چگونگی ایجاد اتحادیه‌های کارگری در آلمان داشتند و به همین خاطر، اختلافات فاحش و کشمکش‌های بسیاری بین آن دو برای بازسازی تشکل‌های کارگری آلمان وجود داشت. «کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» موافق بازسازی اتحادیه‌های کارگری در هر کارخانه بود و معتقد بود، که کارگران خود می‌باید اتحادیه‌های خود را ایجاد نموده و نمایندگان خود را در کارخانه‌ها انتخاب کنند، که برآیند آن‌ها بعد از مدت دو سال اتحادیه‌ی سراسری جدیدی با رهبرانی جدید خواهد بود. «فدراسیون کار

آمریکا» معتقد بود، که این شیوهی ایجاد تشکل کمونیستی است و در نهایت به نفع اتحاد شوروی خواهد بود و منجر به پیش رفتن سیاست‌های اتحاد شوروی خواهد شد. «فدراسیون کار آمریکا» از آن جایی که با تعدادی از رهبران اتحادیه‌های کارگری قبل از جنگ رابطه‌ای حسنه داشت، این سیاست را دنبال می‌کرد که باید به این رهبران کمک‌های لازم را نمود، تا آن‌ها بتوانند اتحادیه‌ها را دوباره بازسازی نمایند. لاوستون، یکی از رهبران «فدراسیون کار آمریکا» در اروپا، در این مورد چنین می‌گوید: «کنفدراسیون بین‌المللی اتحادیه‌های آزاد موافق اجازه دادن به رهبران اتحادیه‌های کارگری قبل از جنگ برای از سرگیری فعالیت‌های خود جهت بازسازی اتحادیه‌ها است. ما هم چنان موافق پس دادن تمامی امکانات اتحادیه‌ها، که توسط هیتلر قبضه شده بودند، هستیم.» (۲۲)

این مساله باعث کشمکش‌های زیادی بین «فدراسیون کار آمریکا» و «کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» بود. تا اکتبر ۱۹۴۵، حدود سه هزار واحد کارگری در ناحیه‌ی تحت اشغال آمریکا به کمک «کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» خود را بازسازی کرده و نمایندگان خود را انتخاب نموده بودند. هم‌زمان با این، «فدراسیون کار آمریکا» مشغول پیش بردن سیاست خود، همانا ایجاد اتحادیه‌ها توسط رهبران قدیمی و قبل از جنگ اتحادیه‌ها بود. تا این زمان، این اتحادیه‌ها به طور غیر رسمی در نقاط مختلف فعالیت می‌کردند. رهبران اتحادیه‌های کارگری آلمانی در آمریکا، تحت نفوذ «فدراسیون کار آمریکا»، تشکلی تحت عنوان «هیات نمایندگان کارگران آلمان» را در آمریکا تاسیس می‌کنند. در ماه آوریل ۱۹۴۵، «کمیته‌ی آزاد کارگران آلمان» در فرانکفورت - که تحت اشغال آمریکا بود - تاسیس می‌گردد. جرج مئینی، رهبر فدراسیون که رابطه‌ی بسیار خوبی با کاخ سفید داشت، دولت آمریکا را وادار به موضع‌گیری به نفع سیاست‌های خود در این رابطه می‌کند و دولت آمریکا در ماه مارس ۱۹۴۶ تحت فرمانی از رهبر نظامی آمریکایی می‌خواهد: «دولت نظامی باید به رهبران کارگری شناخته شده ضد نازیستی اجازه دهد اتحادیه‌های کارگری خود را به طور رسمی ایجاد نمایند.» (۲۲) یک ماه بعد از این فرمان، رهبران اتحادیه‌های تحت نفوذ «فدراسیون کار آمریکا» رسماً سیزده اتحادیه کارگری را به وجود آوردند و در اکتبر ۱۹۴۹، «فدراسیون کارگری آلمان غربی» اولین نشست خود را به نمایندگی از شانزده اتحادیه‌ی خودمختار با پنج میلیون عضو بر پا می‌کند. (۲۳) لاوستون، نماینده‌ی «فدراسیون کار آمریکا» در اروپا در نوامبر ۱۹۴۷ در گزارشی محرمانه به مئینی در مورد دستاوردهای این فدراسیون چنین می‌گوید: «برنامه‌ی اتحادیه‌ی مادر تمامی کشورهای اروپایی به مورد اجرا در آمده است... امروزه فدراسیون کار آمریکا به نیروی جهانی برای تقابل و مبارزه بر علیه کمونیست بین‌المللی در تمامی عرصه‌های مبارزاتی کارگران جهانی تبدیل شده است.» (۲۲) همان‌طور که گفته شد، حزب سوسیال دموکراتیک آلمان، بزرگ‌ترین کمک را به «فدراسیون کار آمریکا» برای سرکوب و یا خاموش کردن نیروهای کمونیستی در جنبش کارگری آلمان نمود. در این مورد «سایت انترنتی گلوبال» می‌نویسد: «... در عین حال حزب سوسیال دموکراتیک آلمان آگاهانه و بدون هیچ‌گونه شرایطی خود را در بست در خدمت سیاست‌های اشغال‌گران قرار داد. شوماخر رهبر این حزب موضعی ضد شوروی و ضد کمونیست داشت. قول مک کوی (رهبر نظامی بخش آمریکایی آلمان) در مورد شوماخر می‌گوید: او فردی به غایت ضد کمونیست بود، به

طوری که می‌شود گفت فردی ضد کمونیست تر از او در در تمام آلمان نمی‌توان پیدا نمود...» (۲۳) ژولیا انگستر در مقاله‌ای تحت عنوان «اروپایی کردن جنبش کارگری آلمان» می‌نویسد: «فدراسیون کار آمریکا و کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی، سخت درگیر جست و جوی افرادی در جنبش کارگری بودند، که ارزش‌های آن‌ها را قبول داشته باشند تا بتوانند به آن‌ها اعتماد نمایند و آن‌ها را از نظر مادی و معنوی، و سیاسی و ایدئولوژیکی سازمان دهی کنند. این نهادها بعد از مدتی جست و جو سرانجام توانستند شبکه‌هایی از افراد مختلف در احزاب و در جنبش کارگری برای پیش برد مقاصد خود ایجاد نمایند.» «فدراسیون کار آمریکا» رابطه‌ای حسنه با حزب سوسیال دموکراتیک، شخص شوماخر، بخش شرقی حزب در بُن (اوست بیرو) و حتا رهبران درجه‌ی دوم در «فدراسیون اتحادیه‌های کارگری آلمان» داشتند و تمامی رهبران حزب سوسیال دموکراتیک آلمان از شوماخر گرفته تا دیگر افراد کمیته‌ی اجرایی این حزب در تمامی موارد با آن‌ها مذاکره کرده و اقدامی بدون مشورت با آن‌ها انجام نمی‌دادند. سیاست شناخته شده‌ی «فدراسیون کار آمریکا» و «کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» در آلمان و در اروپا، همانا مبارزه با کمونیسم در سطح اتحادیه‌های کارگری بود. و به همین خاطر، بعد از تشکیل «فدراسیون اتحادیه‌های کارگری آلمان»، برای بیرون انداختن نیروهای کمونیستی در جنبش کارگری آلمان - در بین سال‌های ۱۹۴۸ و ۱۹۴۹ به کمک حزب سوسیال دموکراتیک آلمان - تلاش نمودند. «فدراسیون کار آمریکا»، چهارچوبی به قرار زیر را برای سازمان‌ها و افرادی که مایل به هم‌کاری با آن‌ها بودند، تعیین نمود:

۱- قبول سیستم پارلمانتاریستی؛

۲- کنار گذاشتن ایده‌های سنتی سوسیالیستی؛

بعد از این، «فدراسیون اتحادیه‌های کارگری آلمان» تبدیل به مدلی برای تشکل‌های کارگری در دیگر نقاط اروپا گردید. (۲۴)

نقش «فدراسیون کار آمریکا» و

«کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» در ایتالیا

بی‌شک می‌توان گفت، که حزب کمونیست ایتالیا بعد از جنگ جهانی دوم یکی از پر قدرت‌ترین احزاب کمونیست اروپا به شمار می‌رفت. این حزب در سال ۱۹۴۷ بیش از دو میلیون نفر عضو داشت. نفوذ فزاینده‌ی حزب کمونیست ایتالیا، باعث نگرانی بسیار از سران آمریکا بود. به همین خاطر، آن‌ها نهایت سعی و انرژی خود برای در هم کوبیدن حزب از یک طرف و مهار کردن هر گونه گرایش به حزب از طرف دیگر را در سر لوحه‌ی کار خویش قرار دادند. و در این راه، با استفاده از شیوه‌های کثیف، قادر شدند جلوی قدرت‌گیری این حزب را در انتخابات بگیرند.

این انتخابات در ایتالیا از جوانب مختلفی اهمیت داشت. اگر دخالت‌های بی‌جای دولت آمریکا از یک طرف و خودفروشی نیروهای دست راستی ایتالیا از طرف دیگر نبود، هیچ قدرتی نمی‌توانست مانع به قدرت رسیدن حزب کمونیست ایتالیا شود. دولت آمریکا تمام نیروهای خود - از سازمان سیا گرفته تا نیروهای نظامی، از «فدراسیون کار آمریکا» گرفته تا «کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی»، از «طرح مارشال» و کمک‌های مالی گرفته تا نفوذ مافیا، از نیروهای دست راستی داخلی گرفته تا قدرت کلیسا و از... - را به خدمت گرفت تا حزب کمونیست ایتالیا را در انتخابات سال

۱۹۴۸ شکست دهد. یکی دیگر از جوانب اهمیت انتخابات ۱۹۴۸ در ایتالیا، علاوه بر دخالت مستقیم دولت آمریکا در امور داخلی این کشور، همانا درس‌ها و تجاربی است که نهادهای سرکوب آمریکایی - از سازمان سیا گرفته تا اتحادیه‌های کارگری - از این انتخابات گرفتند. به ویژه که این انتخابات در زمانی صورت می‌گرفت، که فعل و انفعالات بسیاری در جریان بود. به عنوان مثال، این انتخابات بهترین موقعیت را برای کسب تجربه توسط سازمان سیا، که در سپتامبر سال ۱۹۴۷ یعنی هفت ماه قبل از این انتخابات تاسیس شده بود، فراهم کرد. علاوه بر سازمان جاسوسی آمریکا، سازمان نوبنیاد دیگری - شورای امنیت ملی آمریکا، که در سال ۱۹۴۷ تاسیس شده بود - هم می‌بایست از این اتفاق تجربه کسب می‌نمود تا آن را در فردای جنگ سرد برای سرکوب دیگر کشورها و نیروهای مترقی در خارج و داخل آمریکا به کار برد. تغییر دیگری که در همین سال در آمریکا صورت گرفت، همانا ادغام نیروهای ارتش در وزارت دفاع بود؛ سازمانی برای پیش برد مقاصد و سیاست‌های سرکوب گرانه و غارت گرانه‌ی این کشور، که شاهد اثرات فعالیت‌های ارتجاعی آن برای سرکوب نیروها و اشغال نظامی کشورهایی که به نحوی مخالف سیاست‌های دولت آمریکا هستند، در اقصا نقاط این کره‌ی خاکی، هستیم. دقیقاً در همین برهه از زمان است، که دولت آمریکا طرح جدیدی برای دخالت در امور داخلی دیگر کشورها را به محک آزمایش گذارد. طبق این طرح، قرار گشت همه‌ی اشکال و شیوه‌ها - از قبیل حملات مخفی یا آشکار، جنگ روانی، تبلیغات و پخش اخبار و گزارشات دروغین بر علیه مخالفین و... - به کار برده شود.

دو هفته قبل از انتخابات در ایتالیا، یادداشتی توسط جرج کنان، رئیس هیات برنامه ریزی سیاسی، تحت عنوان «افتتاحیه‌ی برنامه ریزی شده‌ی جنگ سیاسی» منتشر شد. هدف این بیانیه، به قول کایتن میستری در مقاله‌ی «تعریف دیگری از جنگ سرد: جنگ سیاسی، سازمان امنیت ملی، و ایتالیا ۱۹۴۷-۱۹۴۸» (۲۵) «ایجاد چهارچوبی برای جنگ سیاسی، معقول نشان دادن این امر که جنگ سیاسی تا چه اندازه به نفع منافع ملی آمریکاست، و به وجود آوردن ساختاری هماهنگ برای اجرای جنگ سیاسی است.» در این رابطه، جرج کنان هم می‌گوید: «به طور کلی جنگ‌های سیاسی، یعنی به کارگیری تمامی شیوه‌های موجود - از قبیل جنگ کوتاه مدت - برای به دست آوردن هدف‌های ملی است. این اقدامات می‌باید در شرایط هم مخفی

و هم علنی - مانند اقدامات علنی سیاسی چون اتحادهای سیاسی، کمک‌های مالی و تبلیغات و اقدامات مخفی همانند جنگ‌های روانی، ایجاد نیروها و گروه‌های مخالف برای برهم زدن اوضاع و کمک‌های مخفی به افراد کلیدی و مورد اعتماد برای بنا نمودن گروه‌های مقاومت و ضد رژیم مخفی در نقاط و کشورهایی که احتیاج باشد - است.» (۲۵)

حزب کمونیست ایتالیا یکی

از بزرگ‌ترین احزاب کمونیست دنیا در آن زمان بود و در واقع محبوبیت خود را به خاطر مبارزات و از خود گذشتگی‌های بسیار در دوران حکومت فاشیست کسب نموده بود. این حزب به اتفاق حزب سوسیالیست ایتالیا در انتخابات سال ۱۹۴۶ بیش‌ترین آرا را به خود اختصاص داده بودند، ولی از آن جایی که این دو حزب جداگانه در انتخابات شرکت کرده بودند، می‌بایست با حزب دمکرات مسیحی مشترکاً قدرت را به دست می‌گرفتند. وجود نمایندگان از حزب کمونیست در دولت ایتالیا طبعاً برای دولت آمریکا غیر قابل قبول بود. همین مسأله خود زمینه ساز دخالت‌های مستقیم و بی‌شرمانه‌ی دولت آمریکا و تمامی نهادهای آن برای مقابله با نفوذ حزب کمونیست ایتالیا گردید. برای این حضرات به هیچ‌رو مهم نبود، احزابی که می‌بایست پرچم مبارزه با حزب کمونیست ایتالیا را در این انتخابات به دوش کشند، احزابی بودند مانند حزب دمکرات مسیحی و دیگر احزاب دست راستی، که همگی در دوران حکومت فاشیست‌ها در ایتالیا، مستقیم یا غیر مستقیم هم دست و هم کار موسولینی بوده و در سرکوب مردم و از جمله کمونیست‌ها و طبقه‌ی کارگر ایتالیا دست داشتند. برای آن‌ها شواهد تاریخی به هیچ‌رو مهم نبود، که نشان می‌داد تنها حزبی که در برابر حکومت فاشیستی موسولینی مبارزه می‌کرد و در این راه قربانی‌های بسیاری نیز داده بود، حزب کمونیست ایتالیا بود. برای این حضرات تنها یک مسأله مهم بود و آن نجات سرمایه در ایتالیا و حفظ و حراست آن از گزند کمونیسم بود. لذا می‌بایست با همه‌ی قدرت و با به کارگیری هر وسیله‌ی ممکن، سرمایه نجات می‌یافت.

حزب کمونیست ایتالیا به اتفاق حزب سوسیالیست، جبهه‌ی دموکراتیک ملی را تشکیل می‌دهند. این جبهه در انتخابات سال ۱۹۴۸ شهرداری‌ها در منطقه‌ی پسکا، که در ماه فوریه انجام گرفت، با حدود ده درصد افزایش آرا به نسبت انتخابات سال ۱۹۴۶، بیش‌ترین آرای این انتخابات را کسب کرد. نتیجه‌ی این انتخابات باعث گشت، که دولت آمریکا با تمام قوا برای مقابله با قدرت‌گیری حزب کمونیست ایتالیا وارد میدان شود. در این راستا، «فدراسیون کار آمریکا» و «کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی»، که تجارب گران‌بهایی در تخریب جنبش کارگری در آلمان و فرانسه داشتند، وارد معرکه شده و در این مبارزه هم پای سازمان سیا برای شکست حزب کمونیست و جبهه دمکراتیک ملی به عمل دست می‌زنند. برای آمریکا، مبارزه در ایتالیا در برابر «دیکتاتوری» کمونیست‌ها

علیه «آزادی و برابری» سرمایه یا مبارزه بین شیوه‌ی زندگی و ارزش‌های آمریکا و شیوه‌ی زندگی و ارزش‌های شوروی - صورت می‌گرفت. در این مبارزه، مردم ایتالیا به طور کلی در هیچ‌یک از معادلات دولت‌مداران آمریکایی و هم‌دستان‌شان قرار نمی‌گرفتند. در واقع، این مهم اساساً قابل تردید نیست؛ چرا که در سیاست‌های امپریالیستی، همیشه این منافع امپریالیست‌ها است که در مرکز توجه قرار می‌گیرد و هر چیز



دیگری فدای این منافع می‌گردد. در این رابطه می‌توان مثال‌ها و نمونه‌های بسیار را شاهد آورد، از کودتای سازمان سیا علیه دولت دکتر مصدق در ایران گرفته تا کودتای خونین شیلی علیه آلنده و... در تابستان ۱۹۴۷، گروهی از سناتورهای آمریکایی برای بازدید به ایتالیا سفر می‌کنند. در گزارشی که این سناتورها بعدها به کنگره دادند، از جمله نوشتند: «کشور تحت فشارهای داخلی و خارجی برای کشیدن ایتالیا به سوی چپ و ایجاد حکومت ملی توتالیتر - اشتراکی کمونیستی است.» (۲۶)

واقعه‌ای که در ماه فوریه ۱۹۴۸ در چکسلواکی اتفاق افتاد، بیش‌ترین و بهترین خوراک تبلیغاتی را برای رادیو صدای آمریکا و رسانه‌های غربی، که همیشه یار غار سرمایه بودند، فراهم نمود. دولت چکسلواکی از افراد کمونیست و غیر کمونیست تشکیل شده بود. در فوریه ۱۹۴۸، اعضای غیر کمونیست دولت، جلسه‌ی رسمی آن را در اعتراض به چگونگی استخدام پلیس ترک می‌کنند. متعاقب این واقعه، کمونیست‌ها کابینه را منحل کرده و قدرت را به طور کامل در دست می‌گیرند. این امر سبب می‌شود، که رادیو صدای آمریکا و رسانه‌های دیگر، مردم ایتالیا را بمب باران تبلیغاتی کرده و هشدار دهند که به زودی عین همین واقعه در ایتالیا نیز اتفاق خواهد افتاد. این رسانه‌ها، عامدانه، چشم و گوش خود را به روی وقایعی که در ایتالیا اتفاق می‌افتاد، می‌بستند؛ چرا که قانون نانوشته‌ای در جوامع سرمایه‌داری وجود دارد که رسانه‌ها در بیش‌تر مواقع از آن پیروی می‌کنند، و آن بازگو نکردن حقایق و چشم‌پوشی به روی وقایعی است، که به نفع سرمایه نیستند. در ژانویه ۱۹۴۷، السیده دوگسپری، نخست‌وزیر دموکرات مسیحی ایتالیا، به دعوت دولت آمریکا به واشنگتن سفر کرد. در این سفر، او خواهان کمک آمریکا به کشورش شد، ولی دولت آمریکا ارائه‌ی کمک مالی به ایتالیا را منوط به بیرون انداختن وزرای کمونیست در هیات دولت می‌کند. سه روز پس از بازگشت دوگسپری از آمریکا، کابینه‌ی ایتالیا منحل می‌شود. متعاقب انحلال کابینه، دوگسپری حتا بعد از تلاش‌های بسیار که مدت دو هفته به طول می‌انجامد نیز قادر به تشکیل و معرفی یک کابینه‌ی دست راستی نمی‌شود؛ چرا که در آن زمان، جناح چپ (حزب کمونیست و حزب سوسیالیست) حداکثر کرسی‌های مجلس ایتالیا را در اختیار داشتند. این کشمکش بین دولت آمریکا و مجلس ایتالیا، برای تشکیل کابینه‌ای بدون وجود کمونیست‌ها هم چنان ادامه می‌یابد، تا این که در ماه مه ۱۹۴۷ دوگسپری بالاخره زیر فشار دولت آمریکا ناچار می‌شود کابینه‌ی خود را مجدداً منحل کرده و دولتی کاملاً دست راستی تشکیل دهد. متعاقب این واقعه، کمک‌های مالی آمریکا به ایتالیا سرازیر می‌گردد و یک میلیارد دلار بدهی این کشور نیز بخشوده می‌شود.

اما این گونه اتفاقات در ایتالیا، برای رسانه‌ها هیچ گونه ارزش تبلیغاتی در بر نداشت؛ چرا که این اقدامات توسط دولت ایتالیا به نفع سرمایه و علیه کمونیست‌ها صورت گرفته بود و در دموکراسی غربی هر اقدامی علیه کمونیست‌ها و مخالفان سرمایه، قابل قبول است. دقیقاً در همین زمان است، که رادیو صدای آمریکا و دیگر رسانه‌ها به یمن واقعه‌ای که در چکسلواکی اتفاق افتاده بود، مردم ایتالیا را بمب باران خبری می‌کردند و آن‌ها را از رای دادن به حزب کمونیست - یعنی رای دادن به «نظام دیکتاتوری!» - بر حذر می‌داشتند. جنگ تبلیغاتی رسانه‌ها علیه حزب کمونیست ایتالیا با نزدیک شدن انتخابات پیش‌تر و بیش‌تر می‌شد. در این رابطه،

مجله‌ی «تایمز» در بیست و دوم ماه مارس ۱۹۴۸ در صفحه‌ی ۳۵ خود می‌نویسد: «برنده شدن جناح چپ در ایتالیا، بزرگ‌ترین فاجعه برای این کشور است.» ویلیام بلوم در رابطه با ترس از قدرت‌گیری حزب کمونیست در ایتالیا از قول رئیس قدیمی سازمان سیا، ویلیام کولبی، در سلسله مقالاتی در «نیویورک تایمز»، شانزدهم مارس تا هجدهم آوریل ۱۹۴۸، می‌نویسد: «در واقع ترس قدرت‌گیری حزب کمونیست ایتالیا باعث ایجاد «دفتر هماهنگی سیاسی» شد، که به سازمان سیا قدرت کافی برای عملیات مخفی سیاسی، تبلیغات، و عملیات شبه نظامی را در مرحله نخست داد...» (۲۷) او ادامه می‌دهد، که: «کمپین عظیم نامه‌نگاری که در اول توسط افراط‌متفرق ایتالیایی‌الاصل صورت می‌گرفت، شروع گردید. این کمپین بعدها به صورت سیستماتیک و به شکل نامه‌های از پیش نوشته شده و آماده و با مخارج پستی پرداخته شده و یا تلگراف‌های از پیش تنظیم شده و... ادامه یافت، که تنها چیزی که احتیاج داشت نوشتن آدرس و انداختن نامه در صندوق پست بود. بعدها با ایجاد گروهی تحت عنوان «کمیته برای کمک به دموکراسی در ایتالیا»، از جمله حدود نیم میلیون پوستر و تراکت - که چگونگی آینده‌ای که دیکتاتوری کمونیستی و دیکتاتوری خارجی برای جامعه به ارمغان خواهد آورد، اگر که مردم به حزب کمونیست رای دهند را در این پوسترها توضیح می‌داد - منتشر کرد. مجموعاً حدود ده میلیون نامه از آمریکا به ایتالیا فرستاده شد و یا توسط روزنامه‌ها، رادیوها، کلیساها، سرمایه‌داران ایتالیایی و میسیونرهای آمریکایی در ایتالیا پخش گردید. تجار ایتالیایی آمریکایی مخارج فرستادن نامه‌های پستی هوایی را به عهده داشتند. در همین رابطه، اداره‌ی پست آمریکا پروازهای مخصوصی تحت عنوان «پروازهای آزادی» را برای ارسال این نامه‌ها و پوسترها و دیگر محموله‌های از آمریکا به ایتالیا را سازمان داد.» متن یکی از این نامه‌هایی که آقای ویلیام کولبی، رئیس وقت سازمان سیا، از آن‌ها نام می‌برد، چنین است:

«پیروزی کمونیست یعنی ویرانی ایتالیا. ایالات متحده آمریکا به محض پیروزی کمونیست‌ها، تمامی کمک‌های خود را به ایتالیا قطع خواهد کرد. اگر کمونیست‌ها در انتخابات برنده شوند، این امر به احتمال زیاد منجر به جنک جهانی خواهد شد... ما تمنا می‌کنیم که کشور قشنگ مان را به دست دیکتاتورهای خون آشام کمونیست ندهید. دولت آمریکا مخالف شوروی نیست، اما چرا آن‌ها می‌خواهند کمونیسم را به زور به مردمان دیگر و به کشور عزیزمان حقه کرده و بدین طریق، مشعل آزادی را برای همیشه خاموش نمایند... پیروزی کمونیست‌ها به منزله‌ی از دست دادن مذهب، خانواده و ملی نمودن منازل و زمین‌های کشاورزی تان است... اگر نیروهای واقعی مدافع دموکراسی در ایتالیا بازنده شوند، دولت آمریکا بلادرنگ کمک‌های مالی خود را قطع خواهد نمود و ما هم هیچ گونه کمکی به شماها، حتا اگر اقوام نزدیک مان هم باشیم، نمی‌کنیم.»

هاوارد ک. اسمیت، خبرنگار با تجربه‌ی آمریکایی در مورد اثرات این نامه‌ها و تبلیغات در ایتالیا می‌گوید: «یک تلگراف از هر گوشه‌ی جهان، به خصوص از کشور آمریکا، چیزی نیست که یک کشاورز ایتالیایی از کنار آن بی‌احساس بگذرد. بی‌شک این تبلیغات و نامه‌ها بیش‌ترین تأثیرات را در ایتالیا خواهند داشت.» علاوه بر این نامه‌ها، یک سری نامه‌های دیگر که در آن‌ها، دولت آمریکا مستقیم و یا غیر مستقیم دولت و مردم ایتالیا را تهدید به قطع کمک‌های مالی

خود می‌کرد هم توسط روزنامه‌ها در ایتالیا انتشار می‌یافت. در این نامه‌ها، وزارت کشور آمریکا از قول جرج مارشال به طور صریح و آشکار اعلام می‌کرد: «اگر کمونیست‌ها در انتخابات برنده شوند... تمامی کمک‌های مالی آمریکا به ایتالیا بلادرنگ قطع خواهد شد و آمریکا دیگر هرگز به ایتالیا کمک نخواهد کرد...» (شاید جالب باشد همین‌جا یادآوری کنیم، که جرج مارشال در سال ۱۹۵۳ برنده‌ی جایزه‌ی صلح نوبل شد، ولی مهاتما گاندی که سه بار در همین سال‌ها کاندیدای صلح نوبل بود، آن‌را دریافت نکرد؛ چرا که کمیته‌ی صلح نوبل نمی‌خواست دولت انگلستان را از خود ناراحت و ناراضی کند. در تمام دوران حیات صلح نوبل، فقط برای یک سال جایزه‌ی صلح نوبل به کسی تعلق نگرفت و آن هم سالی بود که مهاتما گاندی تنها کاندیدای صلح نوبل شده بود. در آن سال، کمیته‌ی صلح نوبل بی‌شرمانه این جایزه را به گاندی - به عنوان تنها کاندید آن - نداد.) یکی از نمایندگان مجلس ایتالیا، از حزب دموکرات مسیحی، می‌گوید: «این نامه‌ها اثرات بسیار چشم‌گیری به خصوص در دهات جنوب ایتالیا و در سیسیل داشتند.» (۲۷) وزارت کشور آمریکا در سال ۱۹۴۸ اعلام کرد، که در حدود یک میلیون و دویست هزار ایتالیایی، روی موج کوتاه، اخبار و گزارشات را از رادیو می‌شنوند. در همین رابطه، وزیر دادگستری آمریکا طی صحبت‌هایی در مورد انتخابات می‌گوید: «... انتخابات ایتالیا، انتخاب بین دموکراسی و کمونیسم، انتخاب بین خداپرستی و بی‌دینی و انتخاب بین هرج و مرج و قانون است... هر ایتالیایی که عضو حزب کمونیست و یا سمپات این حزب باشد، هرگز اجازه ورود به آمریکا را نخواهد داشت و هر ایتالیایی که به حزب کمونیست رای دهد، از نظر دولت آمریکا به منزله‌ی عضو این حزب بوده و برای همیشه از ورود به آمریکا ممنوع خواهد بود. چنان‌چه این افراد در آمریکا زندگی می‌کنند نیز اخراج خواهند شد.» (۲۷) و یا ویلیام دونووان، رئیس وقت سازمان امنیت آمریکا در دوران جنگ (سازمانی که قبل از تاسیس سازمان سیا مسئول امور امنیت بود)، در مورد انتخابات طی صحبت‌هایی که از رادیوهای مختلف برای مردم ایتالیا پخش می‌شد، چنین می‌گوید: «دیکتاتورهای کمونیست اگر در ایتالیا قدرت را به دست گیرند، اولین کاری که خواهند کرد، تکه تکه کردن بیش‌تر کارخانه‌های موجود و فرستادن آن‌ها به شوروی خواهد بود. میلیون‌ها کارگر ایتالیایی قوی هم به عنوان برده به شوروی فرستاده خواهند شد.» (۲۷) به قول ویلیام بلوم، این‌ها برای ثابت کردن و واقعی نشان دادن نظرات خود از افراد ضد کمونیست اروپای شرقی استفاده می‌کردند. (۱۷)

رادیو صدای آمریکا، که برای بمب‌باران تبلیغاتی مردم ایتالیا تاسیس شده بود، هم راه با رادیوهای دیگر، در این رابطه بیش‌ترین نیرو را صرف کرده و علاوه بر دروغ پراکنی علیه حزب کمونیست، از کمک‌های دوستانه‌ی دولت آمریکا نیز گزارشات مختلف پخش می‌کردند. آن‌ها حتا از چهره‌های هنری مانند فرانک سیناترا و گازی کوپر هم در تبلیغات خود استفاده می‌کردند. در این رابطه، «فدراسیون کار آمریکا» و «کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی»، که در آن دوران به عنوان دو تشکیلات جدا از هم فعالیت می‌کردند، علاوه بر فعالیت‌های خود برای انشقاق در تشکل کارگری ایتالیا، مرتباً از رهبران کارگری ایتالیایی الاصل و یا آمریکایی برای فرستادن پیام به کارگران استفاده می‌کردند. به عنوان مثال، لوئیگی آنتونینی، یکی از رهبران اتحادیه‌های کارگری آمریکا، طی پیامی رادیویی گفت:

«شما کارگران یا می‌باید ستون پنجم شوروی در ایتالیا که فرمان خود را از دیکتاتورهای مسکو می‌گیرند، در هم بکوبید و یا این که ایتالیا به شوروی در جرگه‌ی کشورهای دیکتاتوری و دشمن تبدیل خواهد شد...» بیش از دویست نفر از رهبران کارگری آمریکایی ایتالیایی الاصل، کنفرانسی در رابطه با انتخابات در این کشور انجام داده و قطع‌نامه‌ای صادر نمودند، که از کلیه‌ی کارگران می‌خواست به کمونیست‌های دیکتاتور و خود فروخته رای ندهند. این پیام توسط بیست و سه روزنامه‌ی ایتالیایی به طور وسیعی پخش شد. سازمان سیا با هم کاری تنگاتنگ «فدراسیون کار آمریکا» برای ایجاد تشکل‌های کارگری مخالف حزب کمونیست تلاشی شبانه‌روزی و سخت می‌نمود. و سازمان سیا حدود یک تا ده میلیون دلار برای ایجاد اتحادیه‌های ضد کمونیستی در اختیار این دو تشکل کارگری قرار داده بود. (۲۷) رئیس سابق سرویس امنیتی آمریکا می‌گوید: «در سال ۱۹۴۵، نزدیک بود که حزب کمونیست ایتالیا تمامی اتحادیه‌های کارگری را در اختیار خود بگیرد، ولی با تلاش‌های سرویس امنیت آمریکا و مافیا توانستیم از این کار جلوگیری نماییم.» (۲۷) علاوه بر این، این دو تشکل کارگری هم راه با سرویس اطلاعاتی آمریکا یک ماه مانده به انتخابات، نمایش گاهی از زندگی کارگران در آمریکا بر پا کردند، که در این نمایش گاه از فیلم‌های کوتاه و بلند برای نشان دادن ارزش‌های آمریکایی استفاده نمودند. طبق اطلاعات موجود، حدود پنج میلیون ایتالیایی هر هفته از این نمایش گاه دیدن می‌کردند. از جمله فیلم‌هایی که به طور وسیعی در مناطق کارگرنشین به نمایش گذاشته می‌شد، فیلم هالیوودی «نینوشکا» بود که در سال ۱۹۳۹ ساخته شده بود و در آن زندگی در شوروی به باد تمسخر گرفته می‌شد. این فیلم اثرات مخرب زیادی بر جای گذاشت. به قول رهبران حزب کمونیست ایتالیا، این فیلم بزرگ‌ترین ضربه را به حزب زد. علاوه بر این، سازمان سیا، جنگ تبلیغاتی زشت و سنگینی را علیه رهبران حزب کمونیست - به شکل چاپ مقالات، مجلات و کتاب‌هایی که در آن‌ها داستان‌های دروغین و ساختگی از فعالیت‌های اعضای حزب در اروپای شرقی، از رابطه‌ی آن‌ها با موسولینی و فاشیست‌ها، از روابط سکسی رهبران، و از ضدیت و دشمنی آن‌ها علیه کلیسا و... بهم بافته می‌شد - را سازمان دادند. در همین اثنا، حدود یک ماه مانده به انتخابات، ترومن رئیس‌جمهور وقت آمریکا، طی فرمانی برای جلوگیری از خطر کمونیسم از مردم می‌خواهد که همگی تعلیمات نظامی ببینند و با دولت ایتالیا قرارداد دوستی ده ساله منعقد می‌کند. هم زمان، ناوهای جنگی آمریکایی - انگلیسی در آب‌های ایتالیا لنگر می‌اندازند. در همین رابطه، مجله‌ی «تایمز» در سرمقاله‌ای که در ایتالیا هم بازتابی بسیار داشت، نوشت: «دولت آمریکا می‌باید این مساله را کاملاً و واضح بیان نماید، که برای جلوگیری از قدرت‌گیری کمونیست‌ها در ایتالیا اگر لازم باشد باید از نیروی ارتش استفاده نماید.» (۲۷) بیانیه‌ای تحت عنوان «بیانیه صلح برای مردم آزادی خواه ایتالیا» از سوی جمعی از سران آمریکا از جمله دو وزیر امور خارجه و معاونین آن‌ها، وزیر دادگستری سابق، فرماندار سابق نیویورک، خانم النور روزولت و دیگران برای دوگاسپری، نخست‌وزیر ایتالیا، فرستاده شد که توسط روزنامه‌های ایتالیایی (در آن زمان، حدود هشتاد و دو درصد روزنامه‌ها در دست سرمایه‌داران مخالف حزب کمونیست بود) به طور وسیعی منتشر گردید. علاوه بر تبلیغات، شایع پراکنی، تهمت زدن‌های بی‌کران و...، دولت آمریکا کمک‌های مالی هنگفتی

به دولت ایتالیا نمود. به عنوان مثال، یک ماه به تاریخ انتخابات مانده، رئیس جمهور آمریکا دستور داد بیست و نه کشتی ایتالیایی، که در دوران جنگ مصادره شده بودند، به عنوان هدیه‌ای به مردم ایتالیا تحت عنوان «هدیه‌ی دوستی و اطمینان به دموکراسی در ایتالیا» به این کشور بازپس داده شود. چهار روز بعد از این واقعه، کنگره‌ی آمریکا مبلغ هجده میلیون و هفت صد هزار دلار دیگر را به عنوان «کمک‌های استثنایی» تصویب کرد. دو هفته بعد مبلغ چهار میلیون و سیصد هزار دلار به عنوان حقوق اسرای ایتالیایی به دولت ایتالیا داده شد. شش روز مانده به انتخابات هم دولت آمریکا اعلام نمود، که طلاهای ایتالیا به ارزش سی و یک میلیون دلار را - که توسط نازی‌ها غارت شده بود - به ایتالیا بازمی‌گرداند. در نظر بگیریم، که چند سال قبل از این، ایتالیا در جبهه‌ی دشمن بود و علیه متفقین می‌جنگید! چهار روز قبل از انتخابات، کمیسیون آمریکایی

برای بازسازی آثار باستانی ایتالیا نیز اعلام نمود، که مبالغی به وزارت فرهنگ و هنر ایتالیا برای بازسازی آثار باستانی کمک می‌کند. و دو روز قبل از انتخابات، دو کشتی بزرگ مواد غذایی در بندرگاه‌های ایتالیا لنگر انداختند و با حضور سفیر آمریکا در مراسم ویژه، محموله‌های آن‌ها دریافت شدند. ارائه‌ی این کمک‌ها با تبلیغاتی بی‌سابقه هم راه بودند. از جمله عناوین مختلف پوسترهایی که از آمریکا به ایتالیا فرستاده می‌شدند، این بود که: «چهل درصد نانی که ما می‌خوریم، آرد ایتالیایی و شصت درصد آن آرد آمریکایی است، که به ما هدیه شده است.» (۲۷) سفیر آمریکا در ایتالیا، جیمز کلمنت دون، به نقاط مختلف این کشور سفر می‌کرد و طی سخن رانی‌ها و تبلیغات خود به مردم گوشزد می‌کرد: «مردم آمریکا، ایتالیا را از گرسنگی، بی‌خانمانی و سلطه‌ی



احتمالی بیگانگان خارجی نجات خواهد داد.» (۲۷) سخن رانی‌های وی به طور دائم توسط مطبوعات ایتالیایی منتشر می‌شد. این تبلیغات عظیم در حالی صورت می‌گرفت، که دولت ایتالیا به سفرای خود در دیگر کشورها - که تعلقات نظری به جبهه‌ی دموکراتیک ملی داشتند و می‌خواستند به نفع بلوک چپ در مبارزات انتخاباتی شرکت کنند - اجازه‌ی آمدن به کشور را نمی‌داد. فشارها و تبلیغات انواع و اقسام سازمان‌ها و گروه‌های آمریکایی در ایتالیا به حدی زیاد بود، که گروهی از ایتالیایی‌ها که در آمریکا زندگی می‌کردند، علیه این تبلیغات کمیته‌ای به نام «کمیته‌ی آمریکایی - ایتالیایی برای انتخابات آزاد در ایتالیا» به وجود آوردند و در یکی از علامه‌های خود که در «نیویورک تایمز» به چاپ رساندند، اظهار داشتند: «هزاران ایتالیایی ساکن آمریکا از فشارها، تبلیغات و اظهارنظرهای خارجی عمیقاً احساس نگرانی و حقارت کرده و خواهان قطع فوری دخالت خارجی در امور داخلی این کشور هستند. مردم ایتالیا خود قادرند برای خود تصمیم بگیرند و خود می‌دانند چه کسانی را

انتخاب کنند. آن‌ها احتیاجی به قیم ندارند.» (۲۸) حتا احزاب مترقی در آمریکا نیز طی نامه‌ای مندرج در «نیویورک تایمز» اعلام کردند: «ما به عنوان آمریکایی، اعمال دولت آمریکا در تهدید مردم ایتالیا مبنی بر این که اگر نتیجه‌ی انتخاب آن‌ها به شکلی که دولت آمریکا می‌خواهد، نباشد، کمک‌های غذایی به این کشور را قطع می‌کند، محکوم می‌کنیم. ما نباید کودکان گرسنه‌ی ایتالیایی را گرسنه نگاه داریم، به خاطر این که پدران آن‌ها از فرمان شماها سرپیچی کرده و آن طور که شماها می‌خواستید، رای ندادند.» (۲۹) تهدیدات آمریکا علیه مردم ایتالیا در انتخابات را می‌توان با تحریم اقتصادی مردم فلسطین بعد از انتخاب حماس مقایسه کرد. در واقع، این بخشی از سیاست‌های قلدرمنشانه و امپریالیستی کشورهای سرمایه داری است و خود پوچ بودن و توخالی بودن دموکراسی آن‌ها را برملا می‌کند. دموکراسی و آزادی برای سران کشورهای سرمایه داری، به معنای آزادی شرکت‌های بزرگ

برای چپاول و غارت هر چه بیش‌تر دیگر کشورهاست. اما بازار تبلیغات، دروغ پراکنی، شایعه، تهمت و... به حدی از طرف آمریکا زیاد بود، که به قول ویلیام بلوم: «تعداد زیادی از مردم ایتالیا فکر می‌کردند، که استالین یکی از کاندیداهای جبهه‌ی دموکراتیک ملی است.» (۲۷) جا دارد گوشزد کنیم، که کمک‌های اتحاد شوروی به «جبهه‌ی دموکراتیک ملی» بسیار ناچیز بود. هاورد اسمیت در این رابطه می‌نویسد: «شواهد نشان می‌دهند، که روس‌ها خیلی نگران این بودند که ممکن است پیروزی جبهه‌ی دموکراتیک ملی در ایتالیا باعث عکس‌العمل تند آمریکا و انگلیس شده و یا منجر به شروع جنگ علیه آن‌ها شود، لذا آن‌ها تا آن جا که می‌توانستند سعی می‌کردند خود را بی‌طرف نشان دهند... این نگرانی روس‌ها از نتیجه‌ی انتخابات

ایتالیا و عکس‌العمل غرب، در نامه‌هایی که کمی‌نفرم یک ماه قبل از انتخابات به مارشال تیتو نوشت، به خوبی نمایان بود. در این نامه‌ها، روس‌ها تیتو را به خاطر کشاندن پای آن‌ها در جنگی ناخواسته با غرب سرزنش می‌کنند و می‌نویسند: به خوبی آشکار است، که... اتحاد جماهیر شوروی بعد از جنگ سنگینی که از سر گذرانده است، نمی‌خواهد و نمی‌تواند جنگ تازه‌ای را شروع نماید.» (۲۹)

همان طوری که قبلاً ذکر شد، «فدراسیون کار آمریکا» هم در این کارزار نقشی به غایت خراب کارانه داشت و دو تن از رهبران این تشکل در اروپا، لاوستون و براون، بعد از خدمات خود به سران کاخ سفید در آلمان و فرانسه به ایتالیا آمده بودند تا تجارب خود را جهت تخریب جنبش کارگری در این کشور هم پیاده نمایند. «کنفدراسیون کارگران ایتالیا» (سی. جی. آی. ال) (۳۰)، در واقع، تشکل واحد کارگری در ایتالیا بود و احزاب کمونیست، سوسیالیست و دموکرات مسیحی را نمایندگی می‌کرد. یکی از اهداف استراتژیک سازمان سیا و «فدراسیون کار آمریکا» ایجاد

- http://www.laboreducator.org -۴
 William I Robinson, Promoting Polyarchy: Globalisation; US
 intervention and ..1996:p69 -۵
 http://www.ned.org/grants/05programs/grants- -۶
 mena05html#Iran
 http://www.abfiran.org/farsi/memorial-about.php -۷
 http://www.solidaritycenter.org -۸
 http://www.iwa.org -۹
 http://www.iri.org -۱۰
 http://www.niacouncil.org -۱۱
 Kim Scipe, LabourNet Germany -۱۲
 The Free Trade Union Committee or The Free Trade
 Union Institute -۱۳
 http://www.laboureducator.org/barkpast3.htm -۱۴
 Wold federation of Trade Union -۱۵
 The International Confederation of Free Trade Unions -۱۶
 Klaus Misgeld "Trade Union Neutrality?" -۱۷
 Monthly Review, May 2005, Kim Scipes -۱۸
 AIFLD -۱۹
 AALC -۲۰
 AAFLI -۲۱
 http://www.laboureducator.org/darkpast1.htm -۲۲
 http://www.theglobalstie.ac.uk/atlanticrulingclass/6.htm -۲۳
 Julia S Angester "The Westernisation of German
 "Labour Movement -۲۴
 Kaeten Mistry "redefining the Cold War..." University
 of Birmingham -۲۵
 Robert T Holt et al "Strategic Psychological Operation -۲۶
 and American Foreign Policy p169
 http://www.flagrancy.net/salvage/italy_1.htm -۲۷
 New York Times 8 April 1948 -۲۸
 New York Times 12 April 1948 -۲۹
 Confederazione Generale Italiana del Lavoro -۳۰
 http://www.laboureducator.org/darkpast1.htm -۳۱
 Free Italian Confederation of Labour -۳۲
 Italian Federation of Trade Unions -۳۳

انشقاق در این تشکل واحد بود. در این رابطه، لاوستون و براون با کمک‌های مالی دولت آمریکا و حمایت‌های سازمان سیا دست به کار جمع‌آوری نیروهای ضد کمونیست در اتحادیه‌ای «آزاد» زدند و انواع شیوه‌ها را به این منظور به کار گرفتند. دولت آمریکا اعلام نموده بود، که تحت هر شرایطی می‌بایست از قدرت‌گیری کمونیست‌ها در انتخابات ۱۹۴۸ جلوگیری نمود. لذا با تمام قوا وارد میدان شد و «فدراسیون کار آمریکا» - مانند دیگر نقاط اروپا - به مثابه ابزاری در خدمت دولت آمریکا به تضعیف جنبش کارگری در ایتالیا کمک نمود. لاوستون و براون برای از هم پاشیدن «کنفدراسیون کارگران ایتالیا» به شهر رم آمدند. اولین اقدام آن‌ها، مذاکره با سه حزب غیر کمونیست - یعنی حزب دموکرات مسیحی، حزب جمهوری خواهان و سوسیال دموکرات - بود. به قول هری کلبر: «فدراسیون کار آمریکا به این احزاب قول داد، که اگر از سی. جی. آی. ال جدا شوند، هر چقدر هزینه بخواهند به آن‌ها پرداخت خواهد شد.» (۳۱) حزب دموکرات مسیحی از سی. جی. آی. ال شد و «کنفدراسیون آزاد کارگران ایتالیا» (۳۲) را به وجود آورد. مدتی بعد رئیس این کنفدراسیون، گیبولیو پستور، از «فدراسیون کار آمریکا» درخواست یک و نیم میلیون دلار برای مخارج نه ماه نمود، که این مبلغ از طرف مسئول بخش کارگری سفارت آمریکا به وی پرداخت شد. یک سال بعد از آن، حزب سوسیال دموکرات نیز از سی. جی. آی. ال جدا شد و تشکل مستقل خود را تحت نام «فدراسیون کارگران ایتالیا» تاسیس نمود. متعاقب آن، حزب جمهوری خواهان هم اقدام به تاسیس تشکل کارگری خود نمود. بالاخره در تاریخ اول ماه مه ۱۹۵۰، این سه تشکل کارگری ضد کمونیستی «فدراسیون اتحادیه‌های کارگری ایتالیا» (۳۳) را ایجاد کردند و بدین طریق، لاوستون و براون سرانجام توانستند در پیاده نمودن استراتژی خود در ایتالیا موفق شوند.

اما انتخابات ایتالیا بالاخره تحت شرایط بمب باران تبلیغاتی، شایع پراکنی، تهدیدهای مالی و... صورت گرفت. در این انتخابات، حزب دموکرات مسیحی با کسب ۴۸ درصد آرا به عنوان بزرگ‌ترین حزب ایتالیا انتخاب شد و «جبهه‌ی دموکراتیک ملی» فقط توانست ۳۱ درصد آرای مردم را به خود اختصاص دهد. بدین طریق، حزب دموکرات مسیحی، قدرت سیاسی در ایتالیا را برای چندین دهه به دست گرفت، تا این که بالاخره در اوایل دهه‌ی نود به خاطر رابطه‌ی نزدیک‌اش با مافیا، فساد مالی و... منحل گردید و از صحنه‌ی سیاست ایتالیا محو شد.

ادامه دارد

* * *

در بخش سوم این نوشتار به نقش این تشکل در دیگر نقاط اروپا و آسیا و آفریقا خواهیم پرداخت.

* * *

زیر نویس‌ها:

۱- دفتر هجدهم «نگاه»، از صفحه‌ی ۷۱ تا ۸۶، منتشره در تاریخ مه ۲۰۰۶.

۲- National Endowment for Democracy

http://www.zmagazine.org -۳